



یکشنبه ۳۰ آبان ۱۴۰۰ | سال هشتم
دوره جدید ۱۷۵ | شماره پیاپی ۲۰۸
قیمت ۷ هزار تومان

گفتگوی اختصاصی پרגار با بی بی زیب مرآت

عشقم ثبت خاطرات و یادهاست



■ آیا ساعت مار کار نقطه وسط ایران است؟

■ قلب ایران ، حوالی روستای جهانی خرانق

■ سرپرست کارگاه مخمل و زری بافی پژوهشگاه میراث

■ زری بافی، محصول تفکر و نبوغ در تولید پارچه است

■ در صورت حمایت مسئولین

■ زنجیر چینایی ؛ چند قدم مانده تا جهانی شدن

■ روح به رج با خاطراتی از قالی بافی در شهر یزد

■ نخودی پیش رفت، لاکه جا خود..

■ پای درد دل هنرمندان صنایع دستی

■ سایه رکود بر سر صنایع دستی شهر جهانی یزد

■ وارد بازار کتاب شد

■ یزد، یادگار تاریخ؛ دفتر سوم



طراح: محسن جعفری

بحران کم آبی جدی است

با هم از این بحران گذرمی کنیم



یزد استور

فروشگاه اینترنتی

www.YazdStore.com





هفته نامه سیاسی
اجتماعی-فرهنگی

جامعه



● قلب ایران کمی آنطرف تر از مارکار؛ حوالی روستای جهانی خرائق

پرونده



- سفر چینها، بر تار و پود قالی
- زری بافی، محصول تفکر و نبوغ در تولید پارچه است
- زنجیر چینایی؛ چند قدم مانده تا جهانی شدن
- چینی بندزن، داره میره
- نخودی پیش رفت، لاکه جا خود...
- زرتشتی دوزی، گوهری که از دست نمی رود
- سایه رکود بر سر صنایع دستی شهر جهانی یزد

چهره



● گفتگوی اختصاصی پرگار با بی بی زینب مرآت

گالری



● مروری بر آثار سید مجید ابریشمی

فرهنگ و ادب

- پاساژ کویتهی ها و خاطره‌ی خوش چهارشنبه‌ها
- در انتظار خشت چهارم؛ عشق تنها سرمایه ماست
- یزد، یادگار تاریخ؛ دفتر سوم
- تاملی بر کتابت گلشن راز به خط استاد محمود رهبران
- شرحی بر زندگی استاد ایرج افشار (بخش هفتم)



صاحب امتیاز:
نسرین زمانزاده
مدیر مسئول:
زهرا شاه‌شوازی
قائم مقام مدیرمسئول:
مهدی زمانزاده
سردبیر:
عاطفه ابراهیمی
دبیر تحریریه:
شادی شفیعی
عکس روی جلد:
ابوالفضل محمدی
مجری انتشار:

آژانس هنر و تجربه
ویرگول
مفحه آرابی:
سمیرا صیدانی
چاپ:
ولیعصر یزد
تیراژ:
۵۰۰ نسخه
نشانی:

یزد بلوار پاکتژاد
خیابان پرورش واحد ۲
انتشار آکهی:
۰۳۵ ۳۶ ۲۷۴۷ ۱۳
۰۹۱۹۴۹۶۳۷۳۴

از تمامی علاقه مندان برای
همکاری در هفته نامه
پرگار دعوت می‌شود مطالب
خود را به ایمیل نشریه
ارسال کنند. مطالب منتشر
شده لزوما دیدگاه پرگار
نیست. پرگار منتظر نظرات
و انتقادات خوانندگان
است.

پرگار نشریه مستقل و متعلق
به بخش خصوصی است.

پست الکترونیک
Info@pargarnews.ir
دانلود نسخه الکترونیک
www.pargarnews.ir

واکنش‌ها به تخریب لوله‌های آب یزد؛ نجابت، محافظه‌کاری یا ترس

خبر آن قدر تکراری است که نوشتن درباره‌اش چندان توجهی جلب نمی‌کند. تخریب خط لوله آب انتقالی به یزد که نتیجه‌اش قطعی آب شرب یزد است طی ماه‌های اخیر بارها تکرار شده است. نکته جالب اینکه هر بار بعد از تعرض به خط لوله آب، به‌منظور جلوگیری از هدررفت آب در بیابان، اکیپ فنی از یزد با تجهیزات کامل به محل مورد تعرض اعزام می‌شوند. در واقع داستان به این شکل پیش می‌رود که ابتدا کشاورزان معترض اصفهانی، اقدام به تخریب خط انتقال آب می‌کنند. آب شرب مردم یزد برای ساعت‌ها قطع می‌شود. سپس تیم فنی از یزد به محل حادثه رفته و خرابی‌ها را جبران می‌کند. این داستان بدون برقراری یک گفت‌وگو درست بین مردم و مسئولان دو استان مانند یک دور تسلسل بیهوده ادامه دارد.

طی ماه‌های اخیر اما مسیر دیگری به داستان اضافه شده است. واکنش‌های عجیب و گاهی خجالت‌آور از سوی معترضان. کشاورزان اصفهانی و معترضان به مسئله انتقال آب به یزد اگرچه با مشکل بی‌آبی روبرو هستند اما موضع گیرهایشان بعد از تخریب خط لوله‌ها چندان شایسته نیست. به‌کارگیری گسترده شبکه‌های اجتماعی در نشان دادن دیو ترسناکی به نام یزد به‌عنوان استانی که آب را به‌زعم آنان به ناحق می‌بلعد. معتقدند این آب از زاینده‌رود می‌آید، حق کشاورز اصفهانی است اما برای گلخانه‌ها و صنایع یزد مصرف می‌شود. ساخت کلیپ‌های متعدد، پخش اخباری با گزاره‌های اشتباه در شبکه‌های اجتماعی این باور را ایجاد کرده که حق با مردم اصفهان است. در این میان بارها و بارها به بدترین شکل به مردم یزد توهین شده است. در این میان اما تنها کاری که مسئولان یزد انجام داده‌اند، علاوه بر تعمیر خرابی‌ها! تاکید بر این نکته است که «باید اطلاعات و داده‌های درست از سوی مسئولان استان به رسانه‌ها و مردم داده شود و واقعیت‌ها بیان شود تا مردم به طور کامل در جریان امور باشند». اما آیا واقعاً چنین چیزی رخ داده است؟! آیا مدیری این روشنگری را با آمار و ارقام انجام داده است؟ به غیر از دعوای مردم یزد و اصفهان در شبکه‌های اجتماعی و از بین رفتن حرمتی که طی سالیان شکل گرفته است، مسئولان هیچ اقدام دیگری انجام ندادند. برخی این سکوت بی‌معنا را نجابت معنا می‌کنند اما این سکوت که علاوه بر خسارات مادی به توهین‌های زیاد نسبت به یزد و مردمش منجر شده، بیشتر شبیه ترس یا محافظه‌کاری است.

در این میان استاندار یزد نیز که پیش از این همواره در مقام یک کنشگر سیاسی به عملکرد مدیران وقت نسبت به مسئله آب انتقالی و تعرض به خط انتقال انتقاد داشت، حالا که سکان مدیریت استان را در دست گرفته، واکنش درخوری نشان نداده است. سایر مسئولان نیز به غیر از یکی دو سخنرانی کار دیگری انجام ندادند.

به نظر می‌رسد حالا تنها مسئله تعرض به خط لوله و قطعی چند ساعته آب شرب نیست، بلکه موضوع توهین‌هایی است که به سمت مردم یزد سرازیر شده و در این میان، شبکه‌های اجتماعی و به دنبال آن شبکه‌های خبری خارجی با مردم اصفهان همراه شدند و این مسئله را دستاویزی برای ساماندهی اعتراضات گسترده قرار داده‌اند. سکوت بی‌معنا و عجیب مدیران ارشد استان در خصوص این توهین‌ها ناشی از هر چه که هست، پیوندهای فرهنگی دو استان همسایه را نشانه گرفته، پیوندی که نه یک شبه بلکه طی سال‌ها شکل گرفته و اگر نجابت، ترس یا محافظه‌کاری را کنار نگذاشته و کاری نکنیم، مشکلات از مسئله آب فراتر خواهد رفت.

سرمقاله

عاطفه ابراهیمی



بازخوانی یک پرونده؛ آیا ساعت مارکار نقطه وسط ایران است؟

قلب ایران کمی آنطرف‌تر از مارکار؛ حوالی روستای جهانی خرانق

فاطمه رهبر

شاید بسیاری از ما ساعت فردوسی یا همان ساعت مارکار را بارها و بارها در مرکز شهر یزد در نزدیکی مابقی مجموعه مارکار مشاهده کرده باشیم و در قاب بسیاری از ما این ساعت تاریخی ثبت شده باشد. حتما بعضی از ما عنوان ساعت مارکار را با نقطه مرکزی ایران شنیده ایم، ساعتی که تاریخچه ساخت آن به سال ۱۳۱۳ باز می‌گردد، هنگامی که تصمیم بر آن شد تا ساعتی به نام شاعر بزرگ ایران فردوسی ساخته شود. پس از گذشت ۲ سال، یعنی حدود سال ۱۳۱۵ محل دقیق این ساعت در میدان مارکار یزد (جنب دبیرستان مارکار) انتخاب شد که البته در آن زمان در خارج از شهر قرار داشت.





چند سالی می شود که خبری در فضای مجازی دست به دست می شود اینکه، نقطه مرکز ایران در مرکزی دارد. در این شهر ساعتی به نام مار کار در کنار مجموعه بناهای مار کار واقع شده که با توجه به موقعیت جغرافیایی که دارد دقیقاً در مرکزی ترین نقطه ایران واقع شده است. این خبر آنقدر در فضای مجازی چرخید که برخی خبرگزاری های رسمی نیز آن را انتشار دادند اما آیا واقعاً ساعت مار کار که به همت "پشوتن جی دوسابایی مار کار" ساخته شده، نقطه وسط ایران است؟!

این که ساعت مار کار امروز در مرکز کشور ایران قرار دارد مسئله ای است که برای اثبات آن هنوز ادله کافی وجود ندارد، البته برخی از کارشناسان در گذشته در این باره معتقد بودند که ساعت فردوسی یا همان مار کار که متشکل از سه بخش پایه، بدنه ی برج و کلاهک بالای برج است، در محلی ایجاد شده که امروزه مرکز ایران است و مختصات جغرافیایی این مقوله را نشان می دهد اما این در حالی است که امروزه با پیشرفت و توسعه تکنولوژی ادله کافی نیز برای رد این مسئله پیدا شده است.

"محمدرضا رضایی" مدیر گروه جغرافیای دانشگاه یزد در گفت و گو با خبرنگار پرگار با بیان این که روش های مختلفی وجود دارد که برای سنجش موقعیت مکانی استفاده می شود، می گوید: با هر روشی که استفاده می کنیم شهر یزد خودش در مرکز ایران نیست ولی استان یزد در مرکز ایران قرار دارد.

وی با بیان این که یزد با فاصله ۵۰ تا ۶۰ کیلومتری در مرکز قرار دارد، می گوید: این که بخواهیم نقطه ای را در مرکز

ایران مشخص کنیم مسلماً شامل حال مار کار نمی شود اما از نگاه گردشگری این مکان به عنوان نقطه مرکزی و به دنبال شایعاتی به این عنوان معروف شده است. وی با بیان این که نقطه مرکزی ایران با شعاع ۳۰ کیلومتری در مثلی با دو ضلع خرائق و اردکان می افتد، می گوید: از آنجایی که از نگاه گردشگری نتوانستند نقطه مشخص شده را در همان محل ایجاد کنند، به شهر آمدند و این نقطه را در شهر مشخص کردند اما از نظر علمی مار کار به هیچ عنوان مرکز هندسی ایران نیست و این مسئله را تایید نمی کنیم. عضو هیات علمی دانشگاه یزد با بیان این که ساعت مار کار به علت ساعت بودن هم به عنوان نقطه مرکزی انتخاب شده است، می گوید: شایعه ایجاد شده که این نقطه مرکز ایران است هر چند که دیگر نقاط یزد نیست بعضاً مدعی این عنوان هستند مثلاً در گذشته ندوشن نیز که در فاصله ۳۰ تا ۴۰ کیلومتری قرار دارد نیز خواستار کسب این لقب بود. رضایی با بیان این که با توجه به نقشه های موجود سیستم های

با هر روشی که استفاده کنیم شهر یزد خودش در مرکز ایران نیست، ولی استان یزد در مرکز ایران قرار دارد



و نجوم توانمند بودند که این نقطه که خارج شهر بوده را مرکز ایران نامیدند. البته اینطور که به نظر می‌رسد پویایی گردشگری یزد از گذشته و جایگاه این شهر در میان مردم دیگر استان‌ها و کشورها باعث جذب چنین صفتی برای ابنیه و میراث تاریخی و حتی برندسازی می‌شود و می‌تواند ایجاد جذابیتی برای گردشگران باشد، ویژگی‌هایی که بعضاً در طول زمان پس از نسبت داده شدن ماندگار شده‌اند مانند جاذبه‌ای که امروز قلب ایران است!

توزیع جغرافیایی مرکزی» وجود دارد، گفت: با این وجود نیز مارکار نمی‌تواند میانه شود. این استاد دانشگاه تاکید می‌کند: البته پیدا کردن نقطه مرکزی در یک شکل هندسی نامنظم دشوار است و امکان پذیر نیست و آنطور که به نظر می‌رسد در گذشته پیشینیان ما به این نتیجه رسیده بودند این نقطه که در شعاع ۵۰ کیلومتری است، می‌تواند مرکز ایران باشد و گویا این تفکر از آن زمان ایجاد شده است. وی خاطر نشان می‌کند: آنقدر یزدی‌ها از نظر معماری

متعددی در این خصوص برای ارزیابی و سنجش این حوزه وجود دارد، می‌گوید: تصاویر مختلفی از کشور وجود دارد ضمن این که باروش لامبرد اگر مرکز هندسی ایران را مشخص کنیم، شهر یزد به عنوان مرکز جغرافیایی ایران محسوب نمی‌شود و اگر کشور ایران را در مستطیلی محاط کنیم و قطرها را به هم وصل کنیم، باز هم مرکز این قطرها استان یزد است اما شهر یزد نیست. وی با تاکید بر این که ابزارهای آمار فضایی و دستوراتی که در «جی‌آی‌اس» به نام «اندازه‌گیری



پرونده

- سفر چینها، بر تار و پود قالی
- زری بافی، محصول تفکر و نبوغ در تولید پارچه است
- زنجیر چینیایی؛ چند قدم مانده تا جهانی شدن
- چینی بندزن، داره میره
- نخودی پیش رفت، لاکی جا خود...
- زرتشتی دوزی، گوهری که از دست نمی رود
- سایه رکود بر سر صنایع دستی شهر جهانی یزد



سفر چینها، بر تار و بود قالی

هر قالی داستانی دارد

قالی بافی مرا همیشه با خود به سال‌های دور می‌برد. سال‌هایی که در هر کوچه‌ای که پامی گذاشتی صدای کوبیدن کلوزار (یکی از ابزار قالیبافی) یا صدای نقش خوانی زن‌ها از خانه‌ها به گوش می‌رسید. "لاکی پیش اومد، گرمی جا خود، فیروزه‌ای دوتا اومد، پسته‌ای پیش رفت..." و آن قدر تکرار و تکرار شده بود که پیچیدن این آواها در کوچه طبیعی به نظر می‌آمد و جزوی از مولودی کوچه شده بود. دار قالی حتی برای کسانی که قالی بافی را بلد نیستند نیز جذابیت دارد، وقتی به دار قالی و ریس‌های رنگارنگی که از آن آویزان است نگاه کنی آرامشی عجیب تمام وجودت را در برمی‌گیرد. شناختن رنگ‌ها در قالی بافی نیز ذوق دارد "لاکی، ماسی، دار چینی، ماشی و... گستره‌ای از رنگ دور تا دورت را می‌گیرد و اسم رنگ‌هایی را می‌شنوی که انگار در دنیای تو وجود نداشته‌اند.

سمانه ملازینلی





برخی عقیده دارند
هنر نساجی در یزد از
قالیبافی گرفته تا ترمه و
دارایی و زیلو، بافنده یا
بافندگان هنگام بافتن،
شعری را میخواندند،
پس نساجی یزد به
شعربافی معروف شده
است.

شعری را می خواندند، شعری که به کارشان مربوط بوده و با شعر از خوبی ها و در کنارش از مشکلات آن می گفتند پس نساجی یزد به شعر بافی معروف شده است. اما عده ای نیز به دلیل سنت کهن بافت پارچه از موی حیوانات آن را شعربافی می خوانند. اما مگر می شود تار و پود دارقالی را با ریس های رنگی در هم آمیخت و به هم گره زد و شعر نخواند. چین ها (گره هایی که پایین می آید) به وسیله انگشتان

گره هایی که بر تار و پود دارقالی زده می شود، نقش هایی که به آن شکل می دهد و رنگ هایی که زیبایی نقش ها را دوچندان می کند، کم کم بالا می آید و جان می گیرد مثل باز شدن پیلۀ پروانه، مثل رشد سبزه عید که هر لحظه و هر روز که نگاهش بکنی زیباتر از روز قبل شده است و شاهد تکاملش هستی. برخی عقیده دارند هنر نساجی در یزد از قالیبافی گرفته تا ترمه و دارایی و زیلو، بافنده یا بافندگان هنگام بافتن،

از بین تار و پود رد می‌شود تا روبروی کسی که بیشتر از همه مسلط است قرار بگیرد، کسی که هم می‌تواند ببافد و هم نگاهش به نقشه باشد و تند تند به حالتی شعر گونه نقش را بگوید "پسته‌ای گفتم پیش اومد، لاکه هم جا خود بشه، ماسی بشه دو تارفت، دار چینی هم جا خود..." هر گره‌ای که توسط بافنده پایین می‌آید و با پاکی (ابزار قالبیافی و بریدن گره‌ها) چیده می‌شد، صدای چین گفتنش نیز به گوش نقش‌گو می‌رسید. آبی جا خود... چین... فیروزه‌ای پیش اومد... چین... چند هزار گره پایین می‌آید؟ چند هزار بار چین گفته می‌شود، چند ضربه کلوزار دار قالی را می‌گوید، چند دست همزمان تار و پود قالی را لمس می‌کند، چقدر قالی باف می‌نشیند و بلند می‌شود تا چوب دار قالی را بالا و پایین کند، چقدر منتظر است تا نقش یک، دو و سه... تمام شود تا دار قالی، قالی بشود و قالی باف هنر دستش را ببیند، لمسش کند، بویش کند و با ترنج‌ها، گل‌ها و پرنده‌هایش خداحافظی کند و این بار نه در شعر بلکه در واقعیت، چین‌ها به سفر می‌روند و قالی در خانه‌ای پهن می‌شود و شعرها و داستان‌هایش را نیز با خود می‌برد، داستان‌هایی از سفر چین‌ها، از دست‌های زمخت زنان قالی‌باف، از حنجره‌هایی که خواندند و دست‌هایی که بافتند تا گره‌ها، قالی شد.

صدایی هنگام کلوزار زدن زنان بر دار قالی به گوش می‌رسد. شعری است و از رنجی می‌گوید که با قالی بافی می‌کشند و چشم و کمر می‌گذارد تا به نقش‌های کشیده شده روی چوب جان بدهند اما آن چنان که باید مزدی نمی‌گیرند "کلوزار می‌زنم قالی بلرزه که هر وقت در میاد، صد نار نیرزه"



هنرمند بافندگان پایین می‌آید و گل‌ها روی قالی شکل می‌گیرد، چین‌ها پایین می‌آید و ترنج‌ها بیدار می‌شوند، چین‌ها پایین می‌آید و آهو توی صحرا می‌دود، چین‌ها پایین می‌آید و پرنده روی شاخه می‌خواند. چین‌ها پایین می‌آید و شعر متولد می‌شود:

چینم و چینم، چین پایین اومد، دست به کار بشم چین پایین اومد
چین من رفته به یزد، چین من آورده گز
چین من رفته به شیراز، چین من آورده
طناز

چینم و چینم، چین پایین اومد، دست به کار بشم چین پایین اومد
چین من رفته به ساری، چین من آورده
گاری
چین من رفته به زنجان، چین من آورده
فنجان

چین من رفته به کرمان، چین من آورده
قندان

چینم و چینم، چین پایین اومد، دست به کار بشم چین پایین اومد
هنگام بافتن، سفر چین‌ها آغاز می‌شود، به شهرها می‌رود و برمی‌گردد و نقشی بر تار و پود قالی می‌زند. نقشه چوبی قالی

صدایی هنگام کلوزار زدن زنان بر دار قالی به گوش می‌رسد، شعری است و از رنجی می‌گوید که با قالی بافی می‌کشند



سرپرست کارگاه مخمل و زری بافی پژوهشگاه میراث:

زری بافی، محصول تفکر و نبوغ در تولید پارچه است

مسئولان شناخت کامل از این هنر دارند و لی تمایلی به حمایت از آن ندارند

صنعت نساجی و پارچه‌بافی از زمان‌های دور از صنایع ابتدایی بشر بوده که با گذر زمان و تکامل صنعت پارچه بافی وجه هنری نیز به این صنعت افزوده شد. پارچه بافی کماکان از صنایع بی‌رقیب در ممالک پیشرو بوده است ولی وقتی به گذشته نگاه می‌کنی پارچه‌های چون زربافت و مخمل جایی به سزا در کشور و گویی در تمام دنیا داشته است.

ثریا آسایش



میراث فرهنگی و گردشگری معتقد است که ایران پیشینه کهنی در زمینه پارچه‌بافی زربافت دارد اما امروز شاهد زوال این هنر - صنعت است. این کارشناس بر این باور است که پارچه‌های زربافت به به قشر خاصی تعلق ندارد و تنها باید ارزش این پارچه‌ها شناخته شود. با روح‌الله دهقانی در مورد پارچه‌های زربافت به گفتگو نشستیم که در ادامه آن را می‌خوانید.

ویژگی عمده پارچه‌های زربافت چیست؟

در پارچه‌های زربافت ملاک پارچه بودن آن نیست بلکه نشانگر فرهنگ ایرانی از گذشته تا به امروز بوده است. در گذشته این گونه بوده که هر کس پارچه مطلوب‌تر و با کیفیت‌تر می‌پوشیده از نظر شان اجتماعی بالاتر قرار می‌گرفته؛ بنابراین کسی که پارچه زربافت استفاده می‌کرده دارای مکنت مالی و قدرت سیاسی بوده است.

در گذشته وزیر یا استاندار در با پوشیدن لباس‌ها و پارچه‌های خاص که در دوره بعد از اسلام تراز گفته می‌شد، منصوب می‌شدند و در نتیجه فقط به پارچه بودن نباید اتکا کرد.

از طرف دیگر با بررسی تکنیک‌های بافت پارچه‌های نقش‌دار به ثبات سیاسی و اقتصادی یک قوم و منطقه می‌رسیم.

در اصل پارچه‌های نقش‌دار بیانگر مهندسی و داشتن فکر در تولید پارچه هستند که کار تیمی است و افراد به تنهایی توان تولید آن‌ها ندارند.

پارچه زربافت که رگه‌های از طلا یا نقره در آن استفاده می‌شده و با نقوش و طرح‌های خاص که بسیار متفاوت از پارچه‌های معمول آن دوران بوده و حتی در دوران معاصر نیز ممتاز بودن این پارچه‌ها همچنان ادامه دارد، چرا که بدیل و ماندنی برای آن یافت نمی‌شود. با گذر زمان و تفاوت سلیقه و تغییر باورها و عدم حمایت همه جانبه به مرور کمتر مورد استفاده قرار گرفت به حدی که در حال حاضر خطر نابودی کامل آن احساس می‌شود و کارگاه‌های کمی در سطح چند استان وجود دارد که محصول تولیدی آن برای امور خاصی چون تشریفات در حاکمیت مورد استفاده قرار می‌گیرد که شواهد و قرائن نشان از خاموش شدن چراغ تولید این نوع پارچه‌ها را می‌دهد و در چند سال آینده دیگر نامی از پارچه زربافت و مخمل نیست.

این‌ها در حالی است که اگر این هنر گسترش داده و بروی آن سرمایه‌گذاری شود، توان ایجاد اشتغال و صادرات و ارزآوری برای کشور را دارد و باعث پویایی و ایجاد تحول در صنعت نساجی شود. کاش فعالان صنعت نساجی برای روشن ماندن چرخ هنر پارچه‌های زربافت گام‌های مهم و اساسی همچون جذب نیروهای جوان و کارا و حمایت همه جانبه مالی از آنان بردارند. هر چند که این کار، قدم کوچکی می‌تواند باشد ولی اثر گذار است و برای تداوم این هنر باستانی لازم.

پارچه‌های زربافت به قشر خاصی تعلق ندارد

روح‌الله دهقانی سرپرست کارگاه مخمل و زری‌بافی پژوهشگاه

در پارچه‌های زربافت ملاک پارچه بودن آن نیست بلکه نشانگر فرهنگ ایرانی از گذشته تا به امروز بوده است.



به چه دلیل از نخ طلا در پارچه های زربافت استفاده می شده؟

که بعد از آن برای گسترش این هنر یک دستگاه در شهرهای یزد، نوشهر، قائم شهر و چابهار راه اندازی شد و آموزش صورت گرفت که مردم بیشتر با این هنر آشنا شوند که البته با تولید بیشتر، کسانی که علاقمند به ورود این کار هستند طبیعتاً بیشتر می شوند و باعث رونق دوباره این کار خواهد شد.

استفاده از نخ طلا در این پارچه ها فقط برای این نبوده که پارچه ای از طلا بافته شود و در ایران فقط از طلا در پارچه استفاده نمی شده است بلکه در نگارگری، مینیاتور و کاشی کاری نیز از طلا استفاده می شده البته این موضوع فقط به خاطر رنگ طلایی آن نبوده است بلکه برای نشان دادن هاله های نور از آدم های خاصی که ساطع می شود از رنگ طلا استفاده می شده که بیانگر نور است و وقتی از نور صحبت می شود الهامی از آفرینش و خداوند است و به نوعی از نظر فلسفی به خدا وصل می شود و نمی توان گفت فقط اشرافی گری بوده. شاید در دوره های این اتفاق می افتاده است که لباس های از طلا بروز و ظهور بیشتری پیدا می کرده ولی لزوماً نمی توان گفت فقط به این خاطر بوده است.

افزایش دستگاه های بافت منجر به افزایش تولید شده است؟

این کار زمانبر است تولید این قدر نیست که بتوان محصولی زیادی را با یک دستگاه تولید کرد و اثر گسترده داشته باشد. وقتی یک دستگاه در طول سال می تواند ۱۲ الی ۱۳ متر پارچه تولید کند نباید انتظار داشت در کل جامعه ۸۰ میلیونی ایران اثری داشته باشد و برای شناساندن این هنر به جامعه ی ایران مسیر طولانی وجود دارد.



دست اندرکاران این شغل خیلی کم هستند ولی تلاش می شود که در بحث آموزش و تولید، دستگاه این حرفه و هنر بیشتر دیده شود و مردم جذب این هنر شوند.

تبلیغات چقدر می تواند در شناساندن این هنر اثر گذار باشد؟

تبلیغات ممکن است اثر سوء برای حرفه بگذارد چرا که در صورت تبلیغات می توان مشتری زیادی را جذب کند اما با توجه به این موضوع که تعداد دستگاه جوابگوی نیازها و خواست های مردم نیست، پس سفارشات که از طریق تبلیغات می رسد در صورت پاسخگو نبودن یک بازتاب منفی خواهد داشت. در حال حاضر برای مقدار تولیدی که صورت می گیرد مشتری وجود دارد و پارچه ای روی دست بافنده نمانده است. این هنر تبلیغات آن چنانی

وضعیت تولید پارچه های زربافت در ایران چگونه است؟

در تعریف یونسکو شغلی که زیر ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر در آن فعالیت کنند منسوخ شده است. دست اندرکاران این شغل خیلی کم هستند ولی تلاش می شود که در بحث آموزش و تولید، دستگاه این حرفه و هنر بیشتر دیده شود و مردم جذب این هنر شوند. وقتی این پارچه ها دیده نشود شناختی هم نمی توان از آنها داشت. در سال ۸۴ و ۸۵ فقط یک دستگاه در اصفهان، دو یا سه دستگاه در کاشان و چهار یا پنج دستگاه در تهران وجود داشت



و می‌توان بخشی از آن را تبدیل به کارگاه‌های تولیدی کرد که هم این ساختمان‌ها رونق گیرند و نیز باعث حفظ بیشتر این ساختمان‌ها شود.

نمی‌خواهد مگر اینکه تولید فراوان باشد و نیاز به مشتری احساس شود که در این صورت تبلیغات صورت گیرد.

آیا با توجه به بزرگ بودن این دستگاه‌ها کاری در زمینه به روزرسانی آنها انجام داده‌اید؟

شش ماه پیش دستگاه‌های جدیدی رونمایی شد که کوچک شده و با عنوان دستگاه‌های خانگی معرفی می‌شوند و با این دستگاه‌ها، پارچه زربافت تولید می‌شود اما وقتی بحث خانگی پیش می‌آید تولید انبوه نخواهیم داشت که قصد فروش داشته باشیم و فقط برای مصرف خانگی تولید صورت می‌گیرد.

وقتی دستگاه کوچک شود راندمان تولید پایین می‌آید و این دستگاه سه الی چهار متر در طول سال تولید دارد و تنها نیاز کسانی که دوخت و دوز لباس را انجام می‌دهند و در کارهای خودشان از پارچه‌های زربافت استفاده می‌کنند، برطرف می‌کند.

چه کارهای برای افزایش تولید این پارچه‌ها باید انجام شود؟

پارچه زربافت از گذشته نیاز به حمایت دولتی داشته چرا که مخاطبین آن افراد و اقشار خاص هستند. پارچه‌ای که یک متر مربع آن در حدود سی میلیون تومان می‌شو، د افراد معمولی جامعه به راحتی نمی‌توانند این پارچه را تهیه کنند.

دستگاه‌های تولید این پارچه فضا بر و گران هستند، بطوریکه برای نصب دستگاه به طور مثال در تهران ۲۵ متر فضا و شش ماه زمان می‌خواهد تا یک دستگاه راه اندازی شود؛ بنابراین داشتن توان مالی برای این حرفه، حرف اصلی را می‌زند.

سازمان میراث فرهنگی در همه شهرهای کشور ساختمان‌ها و بناهایی را دارد که مرمت می‌شود و کاربری خاصی برای آن تعریف نشده است

پارچه‌ای که یک متر مربع آن در حدود سی میلیون تومان می‌شود، افراد معمولی جامعه به راحتی نمی‌توانند این پارچه را تهیه کنند.



چگونه با این حرفه آشنا شدید؟

من به طور اتفاقی وارد این حرفه شدم و برای گذران معاش خود این کار را شروع کردم. در ابتدا در سیستم حفاظتی در مجموعه میراث فرهنگی کار می کردم و به مدیریت این مجموعه درخواست ورود به این کار را دادم و موافقت شد و هیچ شناختی نسبت به این کار نداشتم بعد که وارد این کار شدم به مرور زمان علاقه مند شده و کار را گسترش دادیم.

آیا مسئولین کشور شناخت از این حرفه و هنر دارند؟

بله، دست اندرکاران به خصوص مسئولین میراث فرهنگی شناخت کامل از این حرفه دارند اما از هنرمندانش هیچ حمایتی نمی کنند. در حال حاضر آخرین گروهی هستیم که در این رشته هنری در مجموعه وارد شده ایم و بیست سال است هیچ گروهی دیگری جذب مجموعه نشدند و سیاست های استخدامی دولت مانع جذب نیروهای جوان شده است.

شناخت مسئولین از این هنر زمانی بیشتر نمایان می شود که پارچه های زربافت تولیدی کارگاه را به سفرا یا مهمانان خاص خود اهدا می کنند اما تمایلی به حمایت از هنرمندش ندارند.

صادرات پارچه های زربافت چگونه بوده است؟

صادرات بحث پیچیده ای است در نگاه عموم صادرات به عنوان تجارت در نظر می گیرند اما نباید اینچور نگاه کرد. وقتی یک محصول از کشوری به کشور

دیگر وارد می شود فقط بحث کسب مال نیست. در جنگ های صلیبی بسیاری از شوالیه ها برای بخشیده شدن گناهان شان پارچه های زربافت را به کلیساها هدیه می کردند که به خودی خود انتقال فرهنگ است و از ایران به سمت اروپا انجام می شده و بیشتر پارچه های که در حال حاضر در اروپا وجود دارد برخلاف تصور عموم که گمان می کنند در موزه ها است در کلیساها نگه داری می شود.

یا در هندوستان پارچه های زربافت ایرانی که به آنجا وارد می شد را صفوی می گفتند که با تغییر گویش کم کم تبدیل به ساری شده است.

هر چند در لباس های هندی از طلا استفاده نمی شود ولی نخ های پلاستیکی طلا کاربرد دارد که در اصل لباس هندی از پارچه های زربافت ایرانی است.

شما سرپرست کارگاه های تولیدی پارچه های مخمل نیز هستید وضعیت این پارچه در کشور چگونه است؟

دو نوع مخمل وجود دارد یک نوع مخمل ساده و دیگری مخمل گل برجسته؛ که البته تولید پارچه های مخمل در شرایط بسیار بدی است چرا که در تولید این پارچه نسبت به پارچه های زربافت و ترمه

پیچیدگی های بسیاری وجود دارد. در کل ایران سه دستگاه تولید مخمل ساده و دو دستگاه مخمل گل برجسته است که فقط در تهران یا در کاشان هستند و این صنعت نیز رو به نابودی است.

دست اندرکاران به خصوص مسئولین میراث فرهنگی شناخت کامل از این حرفه دارند اما از هنرمندانش هیچ حمایتی نمی کنند.

کانون تولید پارچه‌های زربافت کشور کجا بوده است؟

حاضر از نقشه‌های قدیمی استفاده می‌شود یا اینکه طراح با طرح خود که از طرح‌های اصیل و سنتی ایرانی به‌روز شده است، نقشه را آماده می‌کند. ولی در بخش خصوص امکان بافت هر نوع طرحی وجود دارد و بخش خصوصی می‌تواند با سرمایه‌گذاری در زمینه پارچه‌های زربافت از نظر اقتصادی به سود خوبی برسد.

از نظر تاریخی ایران از نظر صنعت نساجی خصوصا پارچه‌های زربافت در چه جایگاهی قرار داشته است؟

در دوره صفویه که اوج صنعت نساجی در کشور بوده، این سلسله در منطقه از نظر ثبات سیاسی و قدرت حرف اول را می‌زده است و حکومت گورکانی هند به نوعی مستعمره ایران بوده که رسمیت حاکمیت پادشاه آنان از طریق کشورمان انجام می‌شده است. در دوره اشکانی اولین پارچه‌های که به دست می‌آید زربافت هستند و نشانگر این است که در علم بسیار پیشرو بودند که طلا را مانند موی سر یا حتی نازک‌تر کرده و در بافت پارچه استفاده می‌نمودند.

البته نباید ادعا کرد که پارچه بافی را ایرانیان اختراع کرده و به کشورهای دیگر صادر کردند ولی می‌توان ادعا داشت که ایران بزرگ جزء اولین مناطقی بود که به دانش پارچه بافی دست یافت. وقتی در ایران پارچه زربافت می‌پوشیدند در اروپا از خز و پوست استفاده می‌شده و پوشش در ایران از نظر دانش و تمدنی بسیار جلوتر بوده و پارچه محصول تمدن است.

در صنعت نساجی نمی‌توان کانونی در نظر گرفت. کارگاه‌های پارچه‌های زربافت همراه با جابه‌جایی حکومت‌ها جابه‌جا می‌شده و نمی‌توان گفت کاشان، اصفهان یا یزد مرکز این نوع پارچه‌ها بوده است. پیشرو بودن این شهرها در تولید پارچه باعث این تصور می‌شود که مرکز تولید پارچه زربافت در کشور بوده‌اند در حالی که در مشهد و لاهیجان نیز این فعالیت انجام می‌گرفته و در حال حاضر کاملا از بین رفته است و دلیل ماندگاری این صنعت در شهرهای اصفهان، کاشان و یزد این است که از نظر اقلیمی در موقعیت بیابانی بودند و فعالیت کشاورزی کمتر انجام می‌شده در نتیجه نیروهای کار وارد صنایع شده یا تجارت انجام می‌دادند. مرکز ایران از نظر صنعت خصوصا صنعت نساجی نسبت به شهرهای که از نظر اقلیمی آب و هوای بهتری داشتند، فضای مناسب‌تری برای رشد داشته است اما اکنون سیاست‌ها تغییر کرده است.

نقشه این پارچه‌ها چگونه تهیه می‌شود؟

در دوره‌های گذشته اجازه ورود به افراد عادی برای وارد شدن به این کارگاه‌ها داده نمی‌شد و بسیار امنیتی بوده چرا که معتقد بودند وقتی پادشاهی این لباس‌های زربافت را می‌پوشیده و مردم از تکینک‌های بافت این پارچه شناختی نداشته باشند، فکر می‌کردند که این کار جن و پری است و توسط دست انسان ساخته نشده. در حال



مرکز ایران از نظر
صنعت خصوصا صنعت
نساجی نسبت به
شهرهای که از نظر
اقلیمی آب و هوای
بهتری داشتند، فضای
مناسبتی برای رشد
داشته است.



در صورت حمایت مسئولین

زن جیر چینابی؛ چند قدم مانده تا جهانی شدن

می گویند طلا خاصیت درمانی دارد و سرمایه ایست برای آنان که نمی خواهند نقدینگی داشته باشند. طلا سرمایه ملی و پشتوانه اقتصادی نه تنها برای مردم بلکه برای اقتصاد کشور بوده و جزو قدیمی ترین فلزات شناخته در دنیا است. از گذشته تا امروز، زنان ایرانی تکه‌ای به طلای خود اضافه می کنند تا در روزهای مبادا، گره گشای سختی های معیشتی شان باشد. طلا در اکثر کشورهای دنیا به دلیل جلای زیبا، مقاومت بالا در مقابل اکسید شدن و کمیابی آن طرفداران زیادی دارد و در ایران و به خصوص شهر یزد به عنوان پایتخت ساخت زیور آلات سنتی و به خاطر وجود طلافروشی و طلاسازی های فراوان که خاستگاه این دیار است از سوی مردم، بیشتر مورد توجه قرار می گیرد.

سمیه رضایی



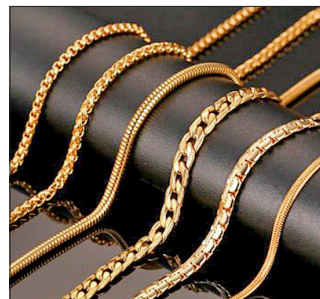
❖ میراث ناملموس

شهر یزد همانند سایر دارایی‌هایش طلای ثبت شده به نام خودش را دارد. زنجیر چینایی، زنجیر هل و گل و گل اناری که همه به شهر یزد اختصاص دارند و نوعی زنجیر ساخته شده از جنس طلا و نقره به عنوان زیور بوده که هنر ساخت طلاسازان یزدی است. زنجیر چینایی در بین زرگرهای سنتی شهر یزد رواج دارد، این زنجیر در فهرست آثار ناملموس ملی با شماره ۱۱۸۴ ثبت رسیده است که شاید قدمتش به ۵۰۰ سال پیش بر می‌گردد. هنر ساخت زنجیر چینایی، تاریخچه‌ای طولانی دارد و تکنیک ساخت آن از گذشته سینه به سینه به هنرمندان امروزی منتقل شده است. در حال حاضر متأسفانه پیشینه‌ای دقیق از هنر ساخت زنجیر چینایی در دست نیست و تنها، اطلاعاتی در خصوص چگونگی ابزارآلات و تکنیک ساخت این زنجیر دست‌ساز، موجود است. شیوه‌ی ساخت خلاقانه و پیچیده این زیورآلات منجر شده تا کپی‌برداری دستگامی از این آثار ممکن نباشد. معرفی زیورآلات یزد و قرار دادن آن در فهرست صنایع دستی به ویژه برای گردشگران خارجی، می‌تواند رونق بیش از پیش از این هنر اصیل و دوری آن از زوال و خاموشی را به دنبال داشته باشد، اتفاقی که این روزها کمتر برای صنایع دستی استان یزد افتاده است.

❖ صادرات طلای یزدی به شهرهای کشور

محمد رضا نوری زاده رئیس صنف طلا و جواهر و نقره و ساعت یزد با اشاره به اینکه شاید طرح و اصل این مدل از چین و یا هندوستان در گذشته‌ای دور وارد استان

یزد شده، می‌گوید: براساس شنیده‌ها، می‌توان گفت این زنجیر بخاطر رفت و آمدهای فراوان یزدی‌ها به هندوستان و شهر بمبئی به یزد آمده باشد و بخاطر ظاهر منحصر به فردش در یزد ماندگار شده است و در حال حاضر شهرهای زنجان و اراک همگام با شهر یزد این زنجیر را تولید می‌کنند. وی می‌گوید: بیشتر طلاهای یزدی از استان یزد خارج می‌شوند و در سایر شهرها مخصوصاً تهران و اصفهان مورد توجه قرار می‌گیرد. بایستی در این زمینه به این موضوع اشاره کرد که ۷۵ درصد تولیدات طلا در استان یزد به خارج از استان و چند کشور حاشیه خلیج فارس صادر می‌شود، اما صادرات آن به صورت رسمی صورت نمی‌گیرد. نوری زاده ادامه می‌دهد: صادرات طلا اکثراً به صورت چمدانی است و افرادی که به خارج از کشور مسافرت می‌کنند، اغلب آن را به صورت سوغات و برای نزدیکان خود می‌برند. رئیس صنف طلا و جواهر و نقره و ساعت یزد می‌گوید: طلای یزدی دو مشخصه خاص دارد یکی عیار بیست آن بوده که در جهان به شهر یزد تعلق دارد و دیگری اصالت عیار و کیفیتی دارد که در ایران و جهان زبانزد است. وی با بیان اینکه اگر کارمزد طلاهای یزدی کمی بالاتر بیاید، بازار طلا فروشان از رونق بیشتری برای کسبه برخوردار می‌شود، می‌گوید: کارگاه‌های زیادی وجود دارند که در ساخت طلا و طلاهای اختصاص یافته به شهر یزد که همان زنجیر چینایی، هل و گل، گل انار و انواع الگوهای یزدی است فعالیت می‌کنند اما اگر تیراژ کار بالاتر باشد به همین ترتیب کارمزد هم بالاتر می‌رود و طلاساز ترجیح می‌شود تا طلای بیشتری را تولید و وارد بازار عرضه و تقاضا کند.



طلای یزدی دو مشخصه خاص دارد یکی عیار بیست آن بوده که در جهان به شهر یزد تعلق دارد و دیگری اصالت عیار و کیفیتی دارد که در ایران و جهان زبانزد است.

از جاذبه‌هایی است که برای بانوان از اهمیت بیشتری برخوردار است. رنگ طلایی براق چشم نواز، برق خیره کننده زنجیر چینیایی و طلاهای یزدی نه تنها می‌تواند آکسسوری زیبایی باشد برای استفاده همیشگی بر روی سر و دست، بلکه می‌تواند پشتوانه و پس انداز برای آینده در نظر گرفته شود.

یک بانوی یزدی بر این عقیده است که سالیان سال است که هر مقدار پول به دستش می‌رسیده، طلاخریده و با خرید یک دستبند چینیایی در حدود ۲۲ سال پیش شروع کرده است که در حال حاضر طول این زنجیر به ۴ متر می‌رسد.

وی می‌گوید: در خانواده ما همیشه رسم بود که دختر باید طلا داشته باشد و بر همین اساس از خرید دستبند چینیایی و طلاهای ساخت یزد شروع کردم و هر زمان که پولی به دستم می‌آمد به طول زنجیر اضافه می‌کردم، کارمزد و اجرت زیادی هم برایم نداشت و دسترسی به آن برای خرید بسیار ساده تر صورت می‌گرفت.

او اضافه می‌کند: در حالیکه این طلاها برای روزهای ضروری زندگی مورد استفاده قرار می‌گیرند، بلکه می‌توانند از نظر ظاهری و زیبایی هم مورد استفاده قرار گیرند. حمایت از صنعت طلا و جواهر و طلاسازی راهی هموار به سوی پیشرفت اقتصادی در کشور خواهد بود و اگر طلاسازی یزدی با توجه به حمایت‌هایی که لازمه حرفه‌اش می‌باشد، از او صورت گیرد این صنعت رو به پیشرفت خواهد رفت و می‌تواند با نوآوری در ساخت طلای یزد همانند زنجیر چینیایی که به اسم جهان شهر یزد در جهان شناسانده شده، به صنعت صادرات کشور نیز کمک کند.



از آنجایی که این حرفه بسیار کم خطر است و از نظر محیط زیستی هم مشکلی بوجود نمی‌آورد، می‌تواند حامی اقتصاد و وارد کننده ارز بین‌المللی برای کشور باشد.

توجه مسئولین به صنعت طلاسازی و صادرات آن به خارج از کشور

نوری زاده با اشاره به اینکه باید توجه مسئولین نسبت به این صنف بیشتر باشد؛ خاطر نشان می‌کند: اگر مسئولین به این حرفه با دید باز تری نگاه کنند و برای پیشرفته‌تر شدن این حرفه مزیت‌های بیشتری را در نظر بگیرند و برای صادرات طلا و زنجیر چینیایی که به نام استان یزد به ثبت رسیده است، قدم‌های بزرگتری را بردارند، بالطبع بحث صادرات طلا به کشورهای جهان گستره تر می‌شود. از آنجایی که این حرفه بسیار کم خطر است و از نظر محیط زیستی هم مشکلی بوجود نمی‌آورد، می‌تواند حامی اقتصاد و وارد کننده ارز بین‌المللی برای کشور باشد. در حال حاضر عراق افغانستان و امارات چند کشوری هستند که از طلای یزدی استقبال کرده‌اند. به عقیده نوری زاده کشور ترکیه تا دو سال گذشته در حرفه طلاسازی و عرضه آن در سطح بین‌المللی از جایگاه خاصی برخوردار نبود اما در حال حاضر یکی از دو قطب بزرگ طلا و جایگاه دوم عرضه طلا در سطح جهانی را دارد که این عمل نشان‌دهنده حمایت‌های دولتی در این کشور است که توانسته فضا را برای پیشرفت طلاسازان ترکیه‌ای محیا کند.

بانوان یزدی بزرگترین حامیان زنجیر چینیایی

قدم زدن در بازار مسقف زرگرها یا همان بازار خان برای هر بانوی یزدی و غیر یزدی خوشایند است، بازدید از بافت تاریخی و گشت و گذار در بازار پیچ در پیچ زرگرها و خرید طلا، یکی



چینی بندزنی و قصه‌هایش

چینی بندزن داره میره

سال‌هاست که صدای چینی بندزن در کوچه و خیابان نیپچییده و مردم هم کم‌کم چینی‌های شکسته‌را (به غیر از یادگارهای اجدادی) دور ریختند و بند زدنش را مهم ندانستند. اما هنوز هستند کسانی که در گوشه و کنار شهر آرام و بی‌صدا شغل چینی بندزنی که شغل پدرانشان بوده را ادامه می‌دهند. محمدرضا مفیدیان معروف به محمدرضا بندزن یکی از این افراد است که در شهر اردکان در مغازه‌ای کوچک به شغل چینی بندزنی مشغول است او که در کودکی سوار بر دوچرخه‌ی پدر، از کوچه‌ها و روستاها گذشته و هنر بندزنی پدرش شیرعلی بندزن را به چشم دیده است، میراث دار شغل پدر شده و سال‌هاست که در اردکان چینی‌های شکسته را بند می‌زند.

زمانی نه چندان دور در کوچه پس کوچه‌های این شهر صدایی مردم را به بیرون فرا می‌خواند، صدایی که آشنا بود و مردم منتظرش بودند. صدای چینی بندزن که خبر از آمدنش می‌داد "چینی بندزن اومده، چینی بندزن اومده." اگر چینی بندزن طبع شاعرانه‌ای هم داشت به غیر از شکستنی‌ها، دل‌های شکسته را هم بند می‌زد، در کنارش غصه‌ها را هم بند می‌زد. زنان خانه با شنیدن صدای چینی بندزن با قوری، کاسه و بشقاب شکسته از خانه بیرون می‌آمدند و چینی بندزن بساط بندکشی - اش را توی کوچه پهن می‌کرد و یاران همیشگی اش مته، کمان، الماس و... به کمکش می‌آمدند تا شکستنی‌ها را بندخورده و قابل استفاده تحویل صاحبانشان بدهد.

سمانه ملازینلی



❖ فرش نشینی

محمد رضا مفیدیان در مغازه اش روی فرش نشسته است و روبرویش پر است از قوری های گل گلی شکسته، دیگ های سنگی شکسته و حتی سماور. او اشاره ای به اطرافش می کند و می گوید: مردم از من می پرسند چرا روی زمین می نشینی، روی صندلی بنشین. نمی دانند من اگر روی صندلی بنشینم وقتی دارم قوری شان را بند می زنم یا آب بندی می کنم اگر از دستم روی زمین بیفتد می شکند ولی الان روی زمین نشسته ام، قوری اگر زمین هم بیفتد فاصله ای ندارد و امانت مردم طوری نمی شود.

❖ بدون دفتر حساب و کتاب

چینی بندزن چایش را سر می کشد و ادامه می دهد: دورم را که می بیند شلوغ است چون هر کسی هر چه که آورده درست کنم را گذاشته روی زمین و رفته است. من هم بر نداشتم جای دیگر بگذارم، همین جا جلوی چشمم است. دیگر. برای همین دور و برم پر شده است. دفتر حساب و کتاب ندارم هیچ چیز را نمی نویسم اما تا حالا یک بار هم نشده که یادم برود هر وسیله ای که اینجا گذاشته برای کی بوده است. اصلاً و ابداً ببینید این قوری بزرگ با آن قوری شاه عباسی مال یک نفر است، این یکی کنار دیگ برای یک نفر دیگر است. همه را می توانم بگویم برای کیست و حتی چه روزی آورد گذاشت زمین و رفت.

❖ چینی ها دوباره سراغ بندزنی

می آیند

او معتقد است مردم دوباره چینی های شکسته شان را برای بندزنی می آورند چون هم اجناس گران شده است و صرف

به خریدن نمی کند و هم بعضی از وسایل یادگار و میراث خانوادگی شان است. محمد رضا بندزن برای چسباندن لوله قوری و آب بندی آن از چسب استفاده نمی کند بلکه از روی میز کنار پایش یک تخم مرغ را بر می دارد و کمی از سفیده ی آن را جدا کرده و با آهک مخلوط می کند، قوری که لوله ی آن شکسته است را از زمین بر می دارد و می گوید: به جای لوله شکسته باید یک لوله برنجی بگذارم که از قبل آن را اندازه گرفته و آماده کرده ام. من هم مثل پدرم برای چسباندن لوله برنجی، سفیده ی تخم مرغ و آهک می زنم چون نقش چسب را دارد اما از چسب محکم تر می کند و دیگر باز نمی شود. پیر مرد چینی بندزن، لوله برنجی را سر قوری می گذارد و داخل لوله را از مخلوطی که درست کرده می ریزد و فشارش می دهد، دور تا دورش را نگاه می کند که جا افتاده باشد. مخلوط را کامل به دیواره های لوله برنجی می رساند و بعد که مطمئن می شود لوله برنجی کامل سر لوله قوری گرفته قرار گرفته و چسبیده است روی زمین می گذارد و می گوید: بفر ما این تمام شد آب بندی اش کردم.

❖ بندکشی

محمد رضا مفیدیان حالا می خواهد سراغ یک قوری برود که به بندکشی نیاز دارد و زمان و کار بیشتری می برد. قوری که تهنش ترک کوچکی برداشته و باید الماسش بزند و بندکشی کند. مته ای که سرش الماسی تیز دارد و در کمائی فرو رفته در دستان چینی بندزن جابجا می شود. هنگام این کار چینی بندزن با دست کمی آب به قوری می زند و می گوید: آب که بزمن الماس



دفتر حساب و کتاب ندارم، هیچ چیز را نمی نویسم اما تا حال یک بار هم نشده که یادم برود هر وسیله ای که اینجا گذاشته برای کی بوده است.

خانگی، چینی بندزنی رانیز انجام می‌دهد حسن برومند سالم است. او در مغازه اش در بلوار شهید عاصی زاده چینی‌های شکسته‌ای که مردم برایش می‌آورند را بند می‌زد و نگذاشته رنگ فراموشی به روی این شغل بیفتد. او درباره‌ی شغلش می‌گوید: کار من تعمیر لوازم خانگی است اما وقتی دیدم مردم به حساب پدرم که چینی بندزن بود چینی‌های شکسته‌شان را برای تعمیر نزد من می‌آورند نخواستم کار مردم روی زمین بماند. بعد مدرسه همراه پدرم می‌رفتم و کنار دستش چینی بند زنی را یاد گرفته بودم. قبلاً به صورت سنتی و با الماس و کمان اینکار را انجام می‌دادند و به جای چسب از سفیده تخم مرغ و آهک استفاده می‌کردند. من ولی از چسب استفاده می‌کنم. او معتقد است چینی بندزنی آسان به نظر می‌رسد اما مهارت می‌خواهد، کارش ظرافت دارد و باید دقیق باشی تا بتوانی درست بند بزنی. حسن برومند سالم ادامه می‌دهد: مردم قوری‌های کوچکشان را بعد از شکستن بند نمی‌زنند چون می‌گویند صرف نمی‌کند. ولی مساجد قوری بیشتری برای بند زدن می‌آورند چون قوری‌ها بزرگ است و دوباره خریدنش هزینه می‌برد. یا بعضی‌ها نیز قوری می‌آورند و می‌گویند یادگاری ننه آقا (مادر پدر) یا یادگار آبا (پدر پدر) است و تسمه کش می‌کنند برای دکور خانه تا همیشه برایشان بماند. چینی بندزنی کاری پر ظرافت و پر اعصاب است، کسی بنشیند و سیم را از داخل سوراخ‌های کوچکی که با الماس، مته و کمانه درست کرده است رد کند، به هم وصل کند و گره بزند تا این قوری شکسته دوباره قوری شود. اینکار علاوه بر مهارت عشق می‌خواهد عشقی که بند بزند و همه چیز را درست کند.

بهتر قوری را سوراخ می‌کند باید این طرف و آن طرف ترک قوری را سوراخ کنم تا بتوانم به وسیله سیم آن را به هم بند بزنم. این قوری که ته آن آب می‌دهد چهار تا بند لازم دارد، هر بندی دو تا سوراخ می‌خواهد و ده دقیقه سیم کشی برای دو تا بند طول می‌کشد. آن وقت‌ها الماس در یزد فراوان بود اما حالا خیلی کم پیدا می‌شود، پسر م از مشهد برایم الماس دانه ریز و کمی درشت تر خرید و آورد. خودم الماس را سبزه سوار می‌کنم. این کار خیلی بلدی می‌خواهد و باید با سبزه سوار می‌زانش کنم بعد ضربه‌ای به آن می‌زنم و جا می‌رود. زیاد اتفاق می‌افتد که وقتی می‌خواهی الماس را سبزه سوار کنی می‌پرد و گم می‌شود. قوری از وسط دو نیم شده را نیز برای مردم چینی بندزن می‌آورند نه برای اینکه دوباره قابل استفاده باشد بلکه برای تسمه کشی و در دکور خانه جا دادن، پیرمرد چینی بندزن می‌گوید: دانشجویها قوری‌ها را می‌آورند تا من تسمه کشی کنم و داخل دکور بگذارند چون قوری وقتی دور تا دورش تسمه کش شود خیلی زیبا و قشنگ می‌شود.

❖ کمرنگ و روبه نابودی

محمد رضا مفیدیان، شغل چینی بندزنی را در حال منسوخ شدن می‌داند، آهی می‌کشد و می‌گوید: وقتی سرم را زمین گذاشتم دیگر کسی نیست که این شغل را ادامه بدهد مرگش فرارسیده است، جدی می‌گویم ولی دولت حمایتی نمی‌کند میراث فرهنگی اگر بخواهد می‌تواند این شغل را ادامه بدهد یا افرادی را برای آموزش بیاورد ولی برایش مهم نیست. یکی دیگر از افرادی که در یزد شغل پدرش را ادامه داده و در کنار تعمیر لوازم



دولت حمایتی نمی‌کند میراث فرهنگی اگر بخواهد می‌تواند این شغل را ادامه بدهد یا افرادی را برای آموزش بیاورد ولی برایش مهم نیست.



رج به رج با خاطراتی از قالی بافی در شهر یزد؛

نخودی پیش رفت، لاکی جا خود...

ما در خانه‌ای بزرگ شدیم که قالیبافی جزوی از روزمرگی ما بوده و ما کودکی مان پر است از رنگ و آواز مادرهامان که هنگام گره زدن نخ‌ها با لهجه‌ی یزدی، زیر لبی می‌خواندند و شبیه ماشین قالی بافی بی وقفه کار می‌کردند. آنها با دست‌های حنا بسته‌ی خود از نخ‌های رنگی، اثر هنری خلق می‌کردند که دیت کمی از یک تابلو نقاشی نفیس یا یک غزل عاشقانه نداشت.

ذبیح جلیلی



جابه جا می‌شد. وقتی داخل کوچه‌های محله‌ی ما راه می‌رفتیم از ساعت هشت صبح تا قبل از ظهر که زن‌ها برای آماده کردن نهار مجبور بودند کار را تعطیل کنند و همچنین عصر تا وقتی که نوبت به وعده‌ی شام می‌رسید صدای آواز مادرهامان به گوش می‌رسید که نقش می‌گفتند و با (برپاکی) رج‌های قالی را می‌کوبیدند.

مادرم کیفیت تصویرش از دنیا را لایه لایه تار و پود قالی‌ها به مرور جا گذاشت تا جایی که چشمش رج‌های نقش قالی را گم می‌کرد و رنگ‌ها را اشتباهی و جابه جا می‌بافت. او از یک جایی دقیقاً وقتی آخرین قالی رنگ لاکیش به نیمه رسیده بود قالی را بوسید گذاشت کنار و بعد از آن قالی نداشت. اینکه وقتی قالی را نیمه کاره گذاشت و گفت دیگر نمی‌توانم، حس فوتبالیستی را داشت که سر نخواستنش دعواست و با بغض از فوتبال، به اجبار خداحافظی می‌کند ولی هنوز دلش در زمین فوتبال است.

✚ کلوزار می‌زنم قالی بلرزه

نوشته‌هایی که می‌خوانید خاطرات چند نفر از شهروندان یزدی است از قالی دست‌بافت. از مادران و دخترانی که پای دار قالی روز را شب کرده و آرزوهایشان راجح به رج به هم گره زدند.

✚ فاطمه خیراندیش

پنجاه سال پیش که از دواج کردم معیار دختر خوب در محله‌ی ما دختری بود که یک هنری را تمام کمال یاد گرفته باشد و مهم‌تر از آن این بود که از آن هنر درآمدی داشته باشد. من به خاطر اینکه تمام گذشتگانم قالی باف بودند و یک جورهایی پشت قالی بزرگ شدم،

در دوران کودکی من، دار قالی شبیه تلوزیون، اجاغ گاز، یخچال و دیگر وسایل ضروری خانه، جزوی از وسایل خانه‌ی ما و نود درصد همسایه‌های ما بود. من بچه‌ی ششم و ته تغاری خانواده بودم و بجای این که مادرم من را بزرگ کرده باشد توسط خواهرم بزرگ شدم، یعنی اینکه مادرم اکثر وقت‌ها پشت دار قالی بود. دار قالی یک جایی بود نزدیک نشیمن، جایی که مادر خانواده بتواند به تمام امورات نظارت داشته باشد ولی به این دلیل که الیاف مورد استفاده در قالی پرز داشت و تمام خانه را کثیف می‌کرد، اگر اتساق جداگانه و بلااستفاده در خانه بود به عنوان اتاق قالی استفاده می‌شد یا اینکه محل دار قالی را به نایلون از دیگر قسمت‌های خانه جدا می‌کردند.

مادرم تمام عمرش را تا همین چند سال قبل که چشمش سو داشت، قالی می‌بافت. بارها برایم تعریف کرده که از کودکی، وقتی که مادرش فهمیده می‌تواند یک نخ را به هم گره بزند او را به خانه‌ی یکی از همسایه‌ها فرستاده تا بافندگی یاد بگیرد. او تا همین چند سال پیش که استاد قالیبافی‌اش زنده بود رابطه‌ی استاد و شاگردی را حفظ کرد و یک جوری با استادش بر خورد می‌کرد که انگار کسی شبیه مادرش است. مادر تا وقتی که قالی می‌بافت عاشق رنگ لاک‌ی بود و بارها مشتری‌ها به او گفتند که قالی لاک‌ی قدیمی شده و دیگر مشتری ندارد ولی او یک حس عجیبی به این رنگ داشت.

همسایه‌های ما اکثراً قالی داشتند. خیلی وقت‌ها هم دو نفر دونه‌ی باهم به صورت شراکتی قالی می‌بافتند و محل دار قالی به صورت دوره‌ای در خانه افراد



مادر تا وقتی که قالی میبافت عاشق رنگ لاک‌ی بود و بارها مشتری‌ها به او گفتند که قالی لاک‌ی قدیمی شده و دیگر مشتری ندارد ولی او یک حس عجیبی به این رنگ داشت.

کدام به دنبال کار خود می رفتیم تا غروب یکدیگر را نمی دیدیم. پدر و برادرم ناشتا و نهار را همانجا می خوردند و ما هم صبحانه و نهار را یک وعده می کردیم و یک چیزی سرهم می کردیم می خوردیم.

سن و سالمان که به از دواج می رسید یک تخته از فرش هایی که خودمان بافته بودیم را برای جهیزیه و مابقی مخارج جهیزیه هم از پس انداز قالی بافی خودمان بود که به مرور مادرمان برایمان خریده بود و گذاشته بود گوشه ی زیر زمین. بعد از از دواج هم هر کس یک دار قالی برای خودش داشت و زندگی جدید که باید به کمک شوهر می ساختیم.

✚ زینب جعفری

یک روز به مادرم گفتم که چرا شما سی سال قالی بافتی و پولش را به پدرمان دادی و حتی یک ریال برای خودت نگه نداشتی؟ گفتم من به هیچ کاری مجبور نبودم. من خودم خواستم چون شما شش نفر قد و نیم قد بچه بودید. پدرتان هم تمام دارایش را خرج شماها کرد و اگر چیزی هم خریده به شماها می رسد و آدم چه چیزی غیر از این می خواهد جز این که بچه هایش در آسایش باشند. به مادرم گفتم حتی قالی کرمی که برای خودت برداشتی؟ خندید و گفت وقتی مردم به یه آدم فقیر بدهید تا جهیزیه دخترش باشد.

مادر هیچ چیز برای خودش برنداشت جز یک تخته قالی سه در چهار زمینه کرم که یک سال برای بافتنش زمان گذاشت و با وسواس خاصی که هیچ وقت ندیده بود آن را بافت برای خودش. آن قالی را به آقای شایق داد تا روکارش

کم کم نه از روی اجبار بلکه از روی علاقه ای که طی سال های کودکی در من به وجود آمده بود گره به گره قالی بافی را یاد گرفتیم. من آنقدر پشت قالی دستم را بریدیم و انگشتانم زخم شد تا اینکه به سن سیزده، چهارده سالگی که رسیدم مادرم می توانست روی من حساب باز کند که دیگر دخترش کار یاد گرفته و می تواند سرش را بالا بگیرد و به در همسایه بگوید که دخترش دیگر وقت عروسیش است. (می خندد)

خانه ی ما یک خانه قدیمی بزرگ بود با حیاط مرکزی که دور تا دورش اتاق بود و زیر اتاق ها زیر زمین نمود، مادر دار قالی را داخل زیر زمین برپا کرده بود جوری نزدیک به پنجره زیر زمین باشد تا در طول روز احتیاجی به نور چراغ نداشته باشد. تابستان ها همیشه زیر زمین خنک بود ولی امان از زمستان که اگر دو چراغ نفتی را نزدیک به دار قالی روشن نمی کردیم دست هامان توان گره زدن نداشت و گاهی که دست هامان از سرما بی حس می شد دست ها را باید روی چراغ می گرفتیم که بتوانیم انگشت هامان را خم راست کنیم.

مهم ترین نکته ی قالی بافی خواندن نقش قالی بود که حتما باید یک مدتی زیادی کار می کردیم تا یاد بگیریم. وقتی هم یاد می گرفتیم تا یک نفر بزرگ تر از ما کنار دستمان مشغول کار بود او با صدای بلند و با لحنی شبیه آواز نقش را می خواند و نقش خوانی مختص کسی بود که بزرگ تر بود و سابقه ی بیشتری داشت.

من به همراه مادرم و خواهرهای بزرگ تر از خودم کارمان قالی بافی و خانه داری بود، پدر و برادرم کارشان کشاورزی بود. ما از صبح زود که هر



یک نفر بزرگتر از ما کنار دستمان مشغول کار بود او با صدای بلند و با لحنی شبیه آواز نقش را می خواند و نقش خوانی مختص کسی بود که بزرگ تر بود و سابقه ی بیشتری داشت.

عباس شوقی

یک سری آدم بودند که نقش مهمی در قالی بافی داشتند و اگر آنها نبودند اصلاً قالی بافته نمی‌شد. یک کار تخصصی که قالی باف‌ها بلد نبودند. به آنها (قالی سربرار کن) می‌گفتند. آنها که غالباً مرد بودند تارهای قالی را به دار قالی متصل می‌کردند که به نوعی کار سخت و تخصصی بود. کسی که در منطقه‌ی ما این کار را انجام می‌داد اسمش نصرالله بود که مردم به او نصری می‌گفتند. نصری همیشه سرش شلوغ بود و همیشه وقتی می‌آمد عجله داشت و می‌خواست برود و بهتر است بگویم که فیس و افادش از فوق تخصص‌های پزشکی و مهندسی هم بیشتر بود.

از حق نگذریم کارش زیاد بود. وقتی به خانه ما می‌آمد تا شب از کوچه‌ی ما بیرون نمی‌رفت و از خانه به خانه‌ی دیگر جابه به جا می‌شد و وقتی می‌فهمیدند نصری برای فلانی دارد قالی سربرار می‌کند می‌آمدند در خانه‌ی طرف می‌ایستادند تا بیرون بیاید و او را با خودشان ببرند. او خانه‌ای که سر صبح می‌رفت به اختیار خودش می‌رفت ولی تا کی و سر از کجا در بیاورد با خدا بود. اینکه چرا مردم خودشان این کار را یاد نمی‌گرفتند را هیچ وقت نفهمیدم. شاید کار خیلی سختی هم نبود و مردم این کار را گذاشته بودند برای این آدم‌ها که از نان خوردن نینفتند.

حالا اگر چه دیگر مثل آن روزها صدای کلوزار که پوها را می‌کوبد از هر خانه ای شنیده نمی‌شود اما اگر وقتی توی کوچه پس کوچه‌های شهر قدم می‌زنی خوب گوش دهی آوازی غمگین اما محکم می‌خواند: نخودی پیش رفت، لاک‌ی جا خود...

را بگیرد و اگر ایرادی داد بر طرف شود و وقتی آقای شایق به مادرم گفت قالی را به هر قیمتی که بگوید خریدار است مادرم یک کلام گفت نمی‌فروشم. آقای شایق تا همین یک سال پیش هم بعد از ده سال پیگیر قالی کرم بود ولی مادرم زندگیش را گذاشته بود برای همین قالی که لول کرده بود گذاشته بود گوشه اتاق نشیمن و شبیه یکی از بچه‌هایش باید همیشه جلو چشمش باشد.

آقای شایق خریدار سخت گیری بود. هر بار که می‌آمد قالی را ببرد یک عالمه عیب و ایراد می‌گرفت و با اخم و تخم قالی را می‌خرید.

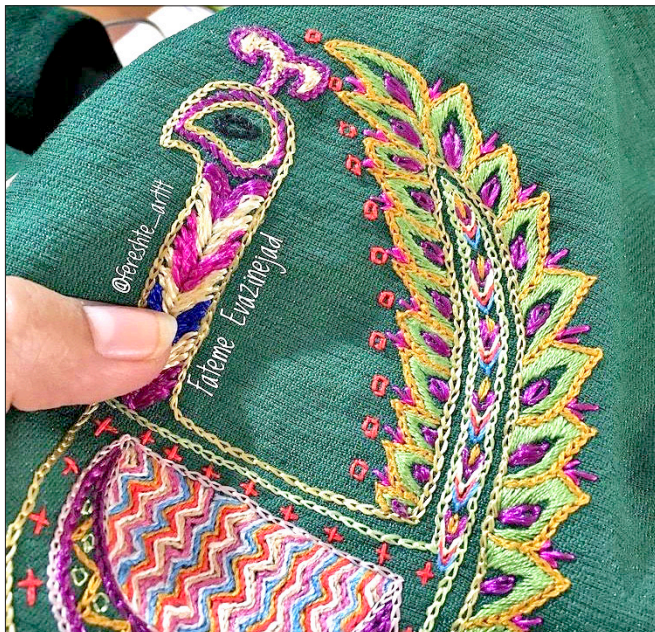
آقای شایق قالی را می‌خرید با یک عالمه وسواس و بعد از یک ماه کار روی قالی‌ها آن‌ها را برای فروش می‌گذاشت.

یک بار که به خانه‌ی ما آمده بود با اخم گفت وقتی شما یک گره اشتباه بزنند من نصف روز باید وقت بگذارم تا اشتباه شما را درست کنم پس وقتی از شما ایراد می‌گیرم دلیلش این است که شما دقت کنید اشتباه نشود.

این دقت و تعصب برای من که بچه بودم چیز عجیبی بود. چون وقتی برای بردن قالی‌ها می‌آمد ابتدا قالی‌ها را برعکس روی زمین پهن می‌کرد و یا یک ماژیک ایرادهای قالی‌ها را جلوی چشم بافنده علامت می‌زد و با چشم غره‌ای که می‌رفت مادرم و شریکش خجالت می‌کشیدند و سعی می‌کردند بار بعد همین ایرادها را تکرار نکنند.



اگر چه دیگر مثل آن روزها صدای کلوزار که پوها را می‌کوبد از هر خانه ای شنیده نمی‌شود اما اگر وقتی توی کوچه پس کوچه‌های شهر قدم می‌زنی خوب گوش دهی آوازی غمگین اما محکم می‌خواند: نخودی پیش رفت، لاک‌ی جا خود...



سایه‌ی فراموشی بر سر هنرهای سنتی یزد

زرتشتی‌دوزی گوهری که از دست نمی‌رود

✚ نقوش رنگارنگ

سبز و سرخ و سفید و آبی. همه‌جا رنگی است. روی پارچه قرمز نخ‌های ابریشمی زرد و آبی و صورتی و بنفش در هم گره خورده و نقش‌های زیبای سرو، ستاره، ماهی و طاووس را شکل داده‌اند. زرتشتی‌دوزی، یکی از معروف‌ترین سوزن‌دوزی‌های ایران است و همان‌گونه که از نامش پیدا است، مخصوص زرتشتیان ایران است و توسط پیروان این دین انجام می‌شد. از آنجاکه در گذشته اکثر زرتشتیان در شهر یزد سکونت داشتند، این هنر در یزد از پیشرفت بیشتری برخوردار بوده است.

شادی شفیعی

هنرهای دستی جزئی از فرهنگ بومی مردم هر منطقه و حاصل ذوق و سلیقه و نشان از هنرمندی مردم آن منطقه است. هنرهای سنتی، هنری عجین شده با دست و دل هنرمند و بخشی از میراث فرهنگی عظیم گذشتگان ماست. انسان در هر موقعیت آب و هوایی که قرار بگیرد، تمام زندگی‌اش تحت تأثیر عوامل طبیعی و آب و هوایی اطراف شکل می‌گیرد. نوع پوشش، غذا، آداب، رسوم و حتی هنرهای بومی هر منطقه‌ای نیز تحت تأثیر این عوامل متغیر بوده و آثار دستی هر منطقه نشان از قدمت و فرهنگ آن منطقه است که در یزد به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی و فرهنگی، همیشه حرف‌های زیادی در هنرهای دستی به‌ویژه نساجی داشته است.

پارچه‌های ساده، آنها را با طرح‌هایی از گل و گیاه و حیوان تزئین کنند.

❖ دوختی ظریف با دقت بالا

به گفته‌ی این استاد دانشگاه، این نوع دوخت مخصوص بانوان زرتشتی بوده که با ظرافت و طرح‌های خاص در کنارهی لباس دوخته می‌شد. این هنرمند در مورد نخ به کار رفته و نوع دوخت زرتشتی دوزی می‌گوید: زرتشتی دوزی با نخ ابریشمی یا پلی‌استر رنگارنگ روی پارچه‌های ریزبافت انجام می‌شود و بیشتر با دوخت‌های ترکیبی، ساقه دوزی، توپردوزی، دندان موشی و زنجیره دوزی همراه است و دوخت دوز این هنر به قدری ظریف است که بخیه‌های آن را باید با ذره‌بین دید.

این هنرمند سوزن‌دوزی، نوع دوخت و هماهنگی کامل رنگ‌های شاد را از ویژگی‌های زرتشتی دوزی می‌داند: «زرتشتی دوزی بیشتر روی لچک، پیراهن معروف به تیر و سیخ، شوال، مکتا و لباس عروس انجام می‌گرفته و همگی با نخ ابریشم و رنگ‌های روشن و زنده مانند سرخ، سبز و سفید بوده است. زرتشتیان رنگ‌های تیره را پسندیده نمی‌دانند، چون به اعتقاد آنان هر کجا که رنگی نمایان نباشد سیاهی است.»

❖ هنری اشرافی

فاطمه اوزی‌نژاد سال‌هاست که برای حفظ و احیای هنر زرتشتی دوزی تلاش می‌کند و سعی کرده تا با تلفیق این هنر و پوشاک مدرن همچنان این هنر را در خاطر‌ها زنده نگه دارد: «در این چند سال اخیر به لطف شبکه‌های اجتماعی، مردم با زرتشتی دوزی آشنا شده و نقش‌های آن را برای مانتو، لباس

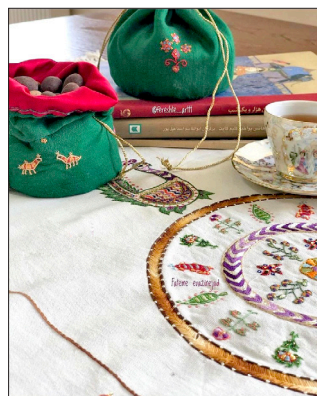
❖ هنر زرتشتی دوزی در جشن‌ها و مراسم‌ها

زرتشتی دوزی، هنر دست زرتشتیان است. چرا که در گذشته زرتشتیان به بافت‌های ظریف علاقه فراوان داشته، به طوریکه مهارت دختران در سوزن‌دوزی بخشی از جهیزیه آنها به شماره می‌رفته و نگاره‌ها و نمادهای آن ریشه در باورهای زرتشتیان دارد. زرتشتیان این نگاره‌ها را روی لباس نوع‌وسان می‌دوختند تا باورهایی مانند باروری، حاصلخیزی، زندگی جاوید و ایزدبانوان زمین و آب را به نمایش بگذارند.

سوزن‌دوزی زرتشتی که به گبره‌دوزی نیز معروف بوده، قرن‌ها هنر زنان زرتشتی به شمار می‌رفته است. هر دختری که در خانواده به دنیا می‌آمده، اطرافیان کار دوخت و دوز لباس‌های عروس او را شروع می‌کردند و به این ترتیب سوزن‌دوزی زرتشتی را می‌توان در جهیزیه‌های عروس یا لباس جشن یا زیارت زنان و مردان زرتشتی جستجو کرد.

❖ هنری فراموش شده

فاطمه اوزی‌نژاد مدرس دانشگاه و کارشناس هنر سوزن‌دوزی که در سال ۷۳ تحقیق و پژوهشی بر روی هنر سوزن‌دوزی به‌ویژه زرتشتی دوزی انجام داده، در مورد این نوع از هنر فراموش شده به پرگار می‌گوید: زرتشتی دوزی یکی از ۱۲۰ نوع رودوزی ایرانی است که مانند بسیاری از صنایع دستی ایران در حال فراموشی است و شاید کمتر کسی حتی اسمش را شنیده باشد. زمانی که هنوز صنعت چاپ اختراع نشده و پارچه‌ها ساده بودند، زرتشتی‌ها تصمیم می‌گیرند که برای نقش دادن به



زرتشتی دوزی یکی از ۱۲۰ نوع رودوزی ایرانی است که مانند بسیاری از صنایع دستی ایران در حال فراموشی است و شاید کمتر کسی حتی اسمش را شنیده باشد.

متغیر شد. این روزها زرتشتی دوزی تنها در لباس کاربرد ندارد بلکه این روزها به دلیل علاقه مندی اکثریت به هنرهای سنتی از این نوع رو دوزی‌ها در تزئین مانتوهای رسمی و کلاسیک، کیف‌های دستی و شال استفاده می‌شود.»

این هنرمند یزدی چند سالی است که بازنشسته شده و در این مدت تمام وقت خود را برای حفظ و آموزش هنر زرتشتی دوزی صرف کرده و چند کارگاه آموزشی نیز برگزار کرده است و از سوی میراث فرهنگی به عنوان احیا کننده انواع خاص سوزن دوزی بومی از جمله زرتشتی دوزی و خامه دوزی شناخته می‌شود.

«زرتشتی دوزی»، هنر دست بانوان زرتشتی، در سال ۹۹ به عنوان میراث ناملموس در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است.

❖ صندوق‌هایی پر از خاطره

نزدیک صد سال است که این هنر همراه با هزاران خاطره دیگر فراموش شده و فقط می‌توان اگر بخت یار باشد آنها را در بقچه و صندوق‌های ممس‌ها (مادر بزرگ‌ها)، خامگ‌ها (خاله‌ها) و خویبدرها (عمه‌ها) یافت. سال‌هاست برخی از هنرهای آبا و اجدادی به ورطه فراموشی سپرده شده و دیگر اثری از هنرمندان آن به چشم نمی‌آید اما در این میان هستند علاقه‌مندانی که تلاش برای احیا و حفظ هنرهای سنتی دارند که البته عدم بازاریابی و دسترسی مناسب به بازار فروش خارج از کشور، بالا رفتن قیمت مواد اولیه و افزایش هزینه‌های تولید از جمله مهم‌ترین مشکلات آنها بوده و سد راه ترقی و توسعه این هنر شده است.

یا حتی رومیزی و... سفارش می‌دهند.» به گفتهٔ این هنرمند دوخت نقوش زرتشتی دوزی زمان و دقت بالایی را می‌طلبد و در قدیم تجار و ثروتمندان از سفارش دهنده‌های اصلی این هنر بودند: «بعضی از هنردوستان بر این باورند که سوزن دوزی هنری اشرافی است و هنری در خدمت توانگران؛ و توانگران آن طبقه از مردم بوده‌اند که توانایی استفاده از این هنر تشریفاتی و مصرفی برای تزیین جامه‌های شکوهمند خویش را داشته‌اند.»

❖ نقش‌های طبیعت بر روی پارچه

وی در خصوص طرح‌ها و نقش‌هایی که در زرتشتی دوزی به کار می‌رود نیز می‌گوید که این نقش‌ها از طبیعت الهام گرفته شده و در فرهنگ زرتشتی به آن احترام گذاشته می‌شود؛ گل و نقش زینت‌بخش جامه‌های شادی است. سرو، گل و پرند و نیز جانورانی خوش‌نام و زیبا مانند آهو و ماهی در گل و نقش طرح‌های این دوخت بسیار به چشم می‌خورد که همه نشان از زندگانی و شادی دارد و با نگرش آیینی در دین زرتشتی هم‌ساز و هم‌نواست. امروزه نیز از همان نقش‌های قدیمی در هنر زرتشتی دوزی استفاده می‌شود و به گفتهٔ این هنرمند یزدی تنها تفاوتی که طرح‌های جدید با نقوش قدیمی دارند، این است که طرح‌های جدید برای نقش بستن بر روی پارچه مرتب می‌شوند.

❖ کاربرد هنر زرتشتی دوزی

فاطمه اوزی نژاد در مورد کاربرد طرح زرتشتی دوزی می‌گوید: «این نوع دوخت در قدیم فقط بر روی پارچه طراحی می‌شد اما با گذشت زمان کاربرد آن نیز



«زرتشتی دوزی»، هنر دست بانوان زرتشتی، در سال ۹۹ به عنوان میراث ناملموس در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است.

به گزارش پرگار یزد، حدود دو سالی از شیوع یک بیماری مرموز و پیچیده می‌گذرد، بیماری که زندگی خیلی‌ها را با چالش و مشکلات زیادی مواجه کرده است.

بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در این مدت به رکود بزرگی رفتند و سختی‌ها و گرفتاری‌های زیادی را برای بسیاری از مردم به‌ویژه فعالان و شاغلان حوزه گردشگری به بار آورد.

صنایع دستی یکی از بازارهای حساس است که وابستگی شدیدی به حضور گردشگران دارد، ویروس کرونا هم که باعث شده تا گردشگری داخلی و خارجی ایران تحت تأثیر قرار بگیرد وضعیت بازار صنایع دستی رو به وخامت پیش برود زیرا تنها راه فروش صنایع دستی عرضه آن در مراکز گردشگری است.

بیش از یک میلیون نفر در کشور و در حدود پنج هزار نفر در استان یزد در بیش از ۴۰ رشته مشغول به فعالیت در حوزه صنایع دستی هستند.

عددی چشمگیر که با شیوع کرونا شرایط اقتصادی خود را مطلوب نمی‌بینند و روز به روز از تعداد آن‌ها نیز کاسته می‌شود.

فرقی نمی‌کند حصیربافی، زیلوبافی و سفال‌سازی باشد یا ساخت زیورآلات سنتی، میناکاری و حکاکی، قلم‌زنی، دارایی بافی، نم‌بافی، چادرشب دوزی و... همه گرفتار دردسرهای کرونا شده‌اند، طعم تلخ کرونا را با تمام وجود چشیده‌اند و غبار رکود روی سر همه آنها نشسته است و هنر دستانشان خریدار و طالب ندارد.



پای درد دل هنرمندان صنایع دستی

سایه رکود بر سر صنایع دستی شهر جهانی یزد

بیش از دو سال است که ریزترین ویروس با عنوان کرونا بر بیکره نحیف و نیمه‌جان صنایع دستی استان یزد فشاری مضاعف وارد کرده تا همچنان هنرمندان صنایع دستی زیر بار مشکلات کمرشان خم شود، خانه‌نشین شده یا به اجبار سراغ مشاغل دیگری بروند.

ابوالفضل محمدی



ناشی از شیوع کرونا که تأثیر زیادی بر کاهش فروش داشت، گفت: به دلیل رکود بازار و کم شدن حجم سفارشات و یا لغو آن بخش مهمی از بازار فروش را از دست دادیم. شرایط هنوز به حالت عادی بازنگشته و گرانی که در همه اقلام و نه فقط مواد اولیه تولید شاهد هستیم کمرمان را خم کرده و رمقی برایمان نمانده است.

این فعال صنایع دستی با اشاره به اینکه مجبور به تعطیلی کارگاه شدیم و تنها واحد فروش را سرپا نگه داشته‌ام اضافه کرد: مسئولان وعده پرداخت تسهیلات حمایتی هم دادند اما این تسهیلات در نتیجه تأثیری نداشت و مرهمی مقطعی بود، بماند که بسیاری از همکاران ما باید اجازه مغازه پرداخت کنند و توان آن را ندارند.

عباس شریفی؛ جوانی حدوداً سی ساله، از دیگر فعالان در حوزه صنایع دستی است که معتقد است اگر چه شیوع کرونا محدودیت‌هایی ایجاد کرده و باعث تغییر یا تعطیلی شده، ولی فروش اینترنتی کم‌کم جای خود را در این حوزه پیدا کرده است. وی اظهار داشت: با شیوع کرونا و خصوصاً در ماه‌های نخست با کاهش شدید فروش محصولات خود روبرو شدیم و کسب و کار ما به مرز تعطیلی کامل رسید اما با حضور در فضای مجازی و استفاده از بستر اینستاگرام با ایجاد یک صفحه مجازی صنایع دستی، فروش خود را رونق دادیم. این فعال حوزه صنایع دستی با بیان اینکه فروش اینترنتی در همه محصولات افزایش یافته و راه جدیدی در کسب و کار آغاز شده است عنوان کرد: تقریباً چند ماهی می‌شود که فروش اینترنتی پررونقی دارم اما بسیاری از همکاران

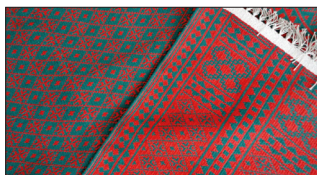
❖ **دود شیوع کرونا در چشم مردم**
یک هنرمند صنایع دستی یزد گفت: شیوع بیماری کرونا تأثیر محسوسی بر فروش محصولات صنایع دستی گذاشته است و رونق را از بازار ما برده است. سید یوسف حسینی با بیان اینکه فروش صنایع دستی به حضور گردشگران بستگی دارد و بیشتر خریداران ما گردشگران خارجی هستند عنوان کرد: وقتی گردشگری نیاید ما هم نمی‌توانیم بفروشیم و درآمدی داشته باشیم پس انگیزه‌ای هم برای تولید نداریم.

وی با بیان اینکه گردشگران داخلی کمتر به صنایع دستی اهمیت می‌دهند گفت: متأسفانه در دو سال گذشته از حضور گردشگران داخلی هم بی‌نصیب بودیم اما در برخی موارد معدود مسافران به شهر یزد می‌آمدند که خب در فروش ما تأثیری نداشت.

یوسف حسینی با تأکید بر اینکه مسئولان از شیوع کرونا آسیبی ندیدند تصریح کرد: کرونا فقط برای مردم آسیب‌رسان بود و بسیاری از شهروندان شهر یزد و حتی در سایر نقاط کشور هم به دلیل کرونا متحمل خسارت شدند، ورشکست شدند، کسب‌وکار خود را به‌ناچار تعطیل کردند و خجالت‌زده خانواده خود شدند.

❖ افزایش قیمت مواد اولیه و لغو سفارش‌ها

وی که در حوزه فروش مس فعالیت دارد افزود: قدیمی‌های یزد مس را به خوبی می‌شناسند و برای آن اهمیت قائل‌اند اما نسل امروز شناختی ندارد و به دلیل افزایش قیمت، تمایلی هم برای خرید آن ندارند. وی با اشاره به تعطیلی کسب‌وکارها



با حضور در فضای مجازی و استفاده از بستر اینستاگرام با ایجاد یک صفحه مجازی صنایع دستی، فروش خود را رونق دادیم.



اشتغال گسترده‌ای ایجاد کند اضافه کرد: این بخش از ارزش افزوده بالایی هم برخوردار است و به دلیل مشتریان خاصی که دارد ارزش آوری بسیاری برای کشور به دنبال دارد اما اینکه چرا مسئولان به درستی حمایت نمی‌کنند نمی‌دانم.

عبداللهی در خصوص تسهیلات حمایتی در این حوزه اظهار داشت: حرف زدن و ایجاد امید قشنگ است اما پای عمل که به میان می‌آید کسی کاری بلد نیست یا اگر بلد هستند انجام نمی‌دهد. وعده‌های زیادی برای پرداخت تسهیلات و حمایت از مشاغل شد اما در نهایت برخی مؤسسات خیریه خصوصی با همکاری اصناف برای پرداخت تسهیلات اقدام کردند که چشمگیر نبود و کفاف نداد.

وی تصریح کرد: انتظار می‌رود با درک درست از شرایط، تصمیمات درستی هم گرفته شود و به درستی حمایت کنند؛ حمایتی که دغدغه و استرس و دلهره ما را کم کند نه اینکه ماتم پرداخت اقساط و بهره بانکی را داشته باشیم.

حال که صنعت گردشگری بر اثر کرونا دچار رکودی بی‌سابقه در ایران و جهان شده و دیگر حلقه‌های متصل به گردشگری اعم از هتلداری و صنایع دستی نیز با رکود مواجه هستند و از سوئی، کرونا و افسار گسیخته نیز مهار نشده، عنوان جهانی برای شهر یزد به ویژه در حوزه صنایع دستی در کنار هنرمندی‌های هنرمندان این استان ایجاد می‌کند که حمایت جدی از صنایع دستی شود تا هم از این ظرفیت برای رونق اقتصادی استان استفاده و هم خسارت ناشی از کرونا برای هنرمندان جبران شود.

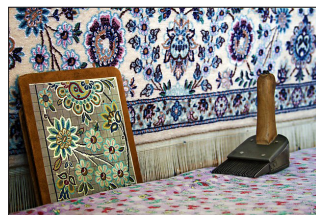
دیگر حتی در رشته‌های مختلف در سختی و مشکلات متعددی به سر می‌برند و حتی در تأمین مایحتاج زندگی خود هم با مشکل جدی مواجه شده‌اند.

وی با اشاره به اینکه در فروش اینترنتی هزینه‌ای برای اجاره مغازه و نمایشگاه نمی‌دهیم، نیازی به استخدام فروشنده نداریم، هزینه‌های جاری فروشگاه حذف می‌شود و نیازی به حضور تمام‌وقت هم نیست تصریح کرد: این موضوع شاید برای همه جالب باشد اما قابلیت اجرا در همه کسب و کارها را ندارد، تولیدکنندگان در رشته‌های صنایع دستی هم بی‌انگیزه شدند. کارگاه‌های تولیدی زیادی تعطیل شده و برخی هم به سراغ مشاغل دیگری رفته‌اند. قدیمی‌ترها که بازاری برای خود داشتند هستند اما جدیدترها به سراغ کارهای دیگری رفته‌اند.

✚ حال و روز ناخوش شاغلان صنایع دستی

علی محمد عبداللهی از دیگر فعالان و البته تولیدکنندگان صنایع دستی است که با انتقاد از وضعیت آشفته و رکود شدید و کساد بازار صنایع دستی گفت: در تمام دنیا حمایت‌های ویژه‌ای از صنایع دستی صورت می‌گیرد ولی صنایع دستی ما عمدتاً مهجور مانده و حمایت چندانی دریافت نمی‌کنند. او می‌گوید: شیوع و ویروس کرونا فعالان این حوزه را به شدت متأثر ساخته و به دلیل عدم حمایت، این صنعت آسیب جدی دیده است.

وی با بیان اینکه صنایع دستی از جمله بخش‌های اشتغال‌زا و درآمدزا به شمار می‌رود و با هزینه و سرمایه کم می‌تواند



حرف زدن و ایجاد امید قشنگ است اما پای عمل که به میان می‌آید کسی کاری بلد نیست یا اگر بلد هستند، انجام نمی‌دهند.





چهره

● گفتگوی اختصاصی پرکار با بی بی زینب مرآت



گفتگوی اختصاصی پرگار با بی بی زینب مرآت

عشقم ثبت خاطرات و یادهاست

حافظ میرآت شفاهی این سرزمین

زهرا شاهسوارزی / شادی شفیعی

هم‌شاگردی سلام عنوان تیرتری بود که سال ۸۳ برای گردهمایی دانش‌آموختگان دبیرستان ایران‌دخت در روزنامه خاتم یزد انتخاب کردیم. مراسمی که پر از اشک و شوق و دیدار ۱۲۰ نفر از فارغ‌التحصیلان دبیرستان بودند که هر کدام در جایی از دنیا مشغول کار و زندگی بودند. برخی حالا مدارج علمی را طی کرده بودند و در نقش پزشک مهندس معلم مدیر خانه‌دار خیاط و... حضور اجتماعی دارند.

بانی برگزاری این گردهمایی و ۱۱ گردهمایی دیگر دانش آموزان مدارس قدیمی یزد؛ بی بی زینب مرآت است. بانویی پرتوان و پرانرژی که در سالن تربیت معلم پاک نژاد به میهمانانش خوش آمد می گفت و از عکاسان و فیلم بردار مراسم می خواست از ثبت جز به جز این لحظات غافل نشوند. اگر چه آن قدر شوق و شغف اشک و ذوق بسیار بود که یک عکاس و فیلم بردار کفایت نمی کرد. او یک زن پرتوان و فعال است که برای رسیدن به هدف خود تمام تلاشش را می کند و از اینکه اطرافیانش برای کار و فعالیتش ارزش قائل اند، بسیار خوشحال و راضی است.

بی بی زینب مرآت، گنجینه ای از یادها و خاطره هاست. کسی که بی هیچ چشمداشت مادی، تنها با عشق، یکی از حافظان میراث شفاهی این سرزمین است. در یک صبح بارانی، به دنیای خاطره های او سری زدیم.

✦ علاقه به مستندسازی و ثبت وقایع

او بخشی از تاریخ مستند و شفاهی آموزش و پرورش یزد است. به قول خودش عشقش را پیدا کرده مستندسازی و ثبت وقایع و خاطرات شغلیش. خودش را هم بسیار مستند و دقیق معرفی می کند: «بی بی زینب مرآت فرزند مرحوم علی اکبر و خدیجه خانم اقل از ذاکرین متولد ۱۳۲۹ هستم. پدر بزرگم، مرحوم آقا جواد مرآت مردی ادیب، فاضل و شاعر عصر خود و هم جلسه و دوست آقایان مرحوم سید علی محمد وزیری، میرزا احمدخان طاهری، شیخ مهدی طاهری و شیخ محمود ریسمانی و

شیخ مهدی لسان صدق و شکوهی و شفاءالدین بنادکی و افصح زاده شاعر بود. از طرف مادر نوه مرحوم حاجی ملا رضا اقل الذاکرین طزر جانی که اهل علم و استاد در تدریس عربی و صرف و نحو بودند و بسیاری از طلاب و افراد صاحب نام در محضرشان کسب فیض نمودند که امروز از مفاخر دینی و علمی به شمار می آیند. پدر بزرگم روحانی بود و مادر بزرگ من هم کسی بود که مطرح بود. پدر پدرم سال ۱۴۲۴ ه. ق فوت می کند. آن موقع فرهنگ نبوده، یعنی آموزش و پرورش نبود، اسمش اوقاف و معارف و صنایع مستضعفین، یعنی همه این ها می شده آموزش و پرورش. شمار اداره که می رفتید، یک اتاق مخصوص اوقاف بوده، یک اتاق مخصوص آموزش و پرورش بوده، یک اتاق مخصوص تعمیرات خانه های سنتی و ابنیه. پدر بزرگ من هم فرهنگی بود. آن زمانی که می شود مربوط به دوره قاجار، یعنی پدر بزرگم سال ۱۳۲۴ فوت می کند، پدرش برای زمان قاجار بوده است. ایشان هم که مغازه داشتند، در مغازه شان دانش آموز داشتند به صورت مکتبی و مادرم که یک مدتی معلم بودند و بعداً به خاطر مشکلاتی که بود و بچه داشتند که البته من دو، سه سال دانش آموز مادر بودم، مدیرم هم پدرم بود. کلاس اول و دوم را مدرسه همت بودم و کلاس سوم بابا مریض شد و دکتر گفته بود نباید شهر باشد و باید برود ده. بنابراین رفتیم طزر جان و آن جا مدیر مدرسه شد و خودشان مدرسه دخترانه باز کردند، مدرسه را ضمیمه پسرانه کردند و مدیر آن ها شد، معلم هم که مادرم بود.»

کسی که بی هیچ چشمداشت مادی، تنها با عشق، یکی از حافظان میراث شفاهی این شهر است.

می‌شود تا پدر او راهی دانشسرای مقدماتی نمایند. «من دلم می‌خواست بروم نظام، یعنی به‌قدری دلم همان زمانی که هنوز سربازی برای دخترها نیاورده بودند، من عاشق نظام بودم، خیلی هم گریه کردم. یعنی نه این‌که برای بابا، برای بابا که جرات نمی‌کردیم. در خودم خیلی غصه می‌خوردم و گریه می‌کردم که هم کلاسی‌های من می‌روند اما خوب به تصمیم پدر در آزمون ورودی دانشسرا شرکت کردم و بین ۱۸۰ نفر شانزدهم شدم. مدیریت دانشسرای مقدماتی دو ماه برعهده حسین فخرالدینی بود که بعد در آبان ۴۶ بازنشسته شد. بعد از آن مدیریت دانشسرا به عهده پروین دخت مهدوی اولین زن لیسانسه یزد در رشته خانه‌داری گذاشته شد.» در دانشسرا در مسابقات ورزشی تنیس روی میز و امور فوق برنامه و انجمن هنری زیر نظر آقای طیبات فعالیت می‌کند. با پایان تحصیلات در دانشسرا سرانجام مهر ۱۳۴۸ به استخدام آموزش و پرورش در می‌آید به شهرستان بافق مأمور می‌شود و به‌عنوان آموزگار کلاس اول و دوم و سوم دبستان دخترانه بافق به مدیریت پروین (زهر) کربلایی کارش را شروع می‌کند. مهریز دومین جایی است که در سال ۱۳۵۰ به‌عنوان مدیر و آموزگار دبستان دخترانه چنارک مشغول می‌شود. دانش‌آموزان سال ۱۳۵۱ دبستان پسرانه فردوسی بغداد آباد مهریز نیز او را به‌عنوان مدیر دبستان به‌خاطر دارند.

✚ تدریس در شهرهای مختلف کشور

بعد از دو سال در مهرماه ۵۲ به دبستان رحمت محمود در یزد منتقل می‌شود. به‌واسطه شغل همسرش که شاغل در



✚ تاریخ شفاهی آموزش پرورش یزد

تمام معلمان و مدیران مدرسی که درس خوانده و درس داده را به‌خاطر دارد و نام آنها را برایمان می‌گوید هر چند که ما به آوردن برخی از آنها اکتفا می‌کنیم. «دوره ابتدائی یک را در سال ۱۳۳۶ در دبستان همت به مدیریت خانم‌ها عصمت الملوک نقیب‌زاده و نظامت ایران مدیر تمدن آموزگاران به ترتیب اول پروین ناصر ترک، دوم مهین مهینی سوم تاسه ماه صغری ندیم و آقای علی محمد بیکیس (مهنام فعلی) درس موسیقی و بقیه کلاس سوم و چهارم مادرم و کلاس پنجم را متفرقه و ششم خانم ثریا صفدرخانی به مدیریت مرحوم پدرم و خدمتگزاری لیلی صغیر در طرز جان یزد گذراندم. در سال ۱۳۴۲ به دبیرستان شاهدخت به مدیریت خانم‌ها عصمت الملوک نقیب‌زاده و نظامت پروین ناصر ترک بودند. تا پایان اول رشته طبیعی گذراندم.»

✚ ورود به دانشسرای مقدماتی همیشه آرزوی تحصیل دانشگاهی بوده است اما سربازی دختران سبب

من دلم می‌خواست بروم نظام، یعنی حتی زمانی که هنوز سربازی برای دخترها نیاورده بودند، من عاشق نظام بودم.



❖ من بازنشسته نیستم

سرانجام در مهرماه ۱۳۷۶ بازنشسته می شود اما به قول خودش رسالت افراد هیچ وقت تمام نمی شود و هر فردی در هر شغلی نمی تواند بگوید که بازنشسته شده است: «من در حیطه کاری خودم را می گویم؛ ما آموزش و پرورش را هیچ وقت نمی توانیم بگوییم بازنشسته شدیم، برای این که داریم تجربه کسب می کنیم و این تجربیات وقتی در اختیار نسل جوان و دانش آموزان قرار بگیرد، خودش بسترسازی می شود. حالا غیرمستقیم باشد، خیلی بهتر است». البته خانم مرآت بعد از بازنشستگی هم بیکار نمی نشیند و تا سال ۸۰ در مدارس حکیم زاده، شاه ولی یزد به آموزش خط، سوزندوزی، لباس کودک و گلسازی می پردازد.



خانم مرآت بعد از بازنشستگی هم بیکار نمی نشیند و تا سال ۸۰ در مدارس حکیمزاده، شاه ولی یزد به آموزش خط، سوزندوزی، لباس کودک و گلسازی می پردازد.

❖ شوق دیدار هم شاگردی قدیمی

از او در مورد برگزاری گردهمایی دبیرستان های یزد می پرسیم اینکه چه شد به این فکر افتاد و این کار را انجام داد؟ سرمنشأ این فکر را پیدا کردن هم شاگردی کلاس هشتم مدرسه شاهدخت می داند و می گوید: «سال ۸۰

محیط زیست بوده به اهواز و گرگان می رود. از مهرماه سال ۱۳۵۴ به مدت یکسال آموزگار دبستان آذر اهواز و پس از در مهرماه ۱۳۵۵ در مدرسه مهستی اهواز مشغول می شود. سال ۱۳۵۵ مجدداً به یزد می آید و به عنوان آموزگار دبستان پسرانه شاه ولی یزد مشغول می شود. در سال ۶۷ مجدداً بواسطه شغل همسرش به گرگان و کرمان می رود و تا سال ۷۵ در مدارس گرگان و شاهرود و کرمان به آموزش خط، سوزندوزی، طرح کاد می پردازد.

❖ تدریس خیاطی به ناشنوایان

او همچنین تجربه کار با کودکان ناشنوایان را دارد. مربی خیاطی دانش آموزان استثنائی در هنرستان بنت الهدی یزد طی دو سال ۷۵ و ۷۶ به مدیریت افسر قاندی و معاونت بی بی معصومه مرآت خواهرش را دارد. «دبیرستان بنت الهدی، مدیر گفت ما معلم برای سوزندوزی نیاز نداریم و شما باید خیاطی تدریس کنید. گفتیم من اصلاً خیاطی بلد نیستم. گفت بالاخره ما نیاز نداریم و معلم سوزندوزی داریم باین وجود من رفتم سر کلاس بچه ها و یک هفته آموزش من شد ۱۵ روز که در این مدت من دامن دوزی را آموزش دادم و نتیجه بسیار قابل قبولی هم داشت. باوجود اینکه من آشنایی چندانی با خیاطی نداشتم اما با اصرار مدیر مدرسه تصمیم گرفتم به این کار ادامه بدهم و توانستم این کار را به بهترین روش انجام بدهم، به طوریکه تمام بچه های من آخر سال ۲۰ گرفتند، یعنی این قدر لباس ها را شیک و ترو تمیز دوختند که هیچ عیبی نمی شد با این که هیاتی بودند و نشسته بودند و کار می کردند.»

کنند و دور هم جمع شوند. «گفتم چه خبر، بچه‌ها داری؟ گفت هیچی، گاهگداری یکی، دو نفر از آن‌ها را می‌بینم. گفتم بتول، گفت: هان؟ گفتم بیا یک کاری کنیم که یک بار همه هم‌کلاسی‌ها دور هم جمع شویم. گفت کجا ما می‌توانیم دور هم جمع شویم؟ هر کدام یک جایی هستند. گفتم الان من با پنج تا از هم‌شاگردی‌ها در ارتباط هستم و تو هم گفتی با سه نفر در ارتباطی؛ گفتم آن سه تا هم سه نفر دیگر. امروز ۱۶ خرداد است بیا برای ۱۶ تیرماه همه را جمع کنیم.»

❖ استقبال آموزش و پرورش

شهرستان

شروع می‌کنند به پیدا کردن بچه‌های کلاس و استقبال دانش‌آموزان و معلمان به قدری است که جمع ۳۰ نفره کلاس می‌رسد به جمع ۱۵۰ نفره مدرسه به همراه معلمان و مدیران. اما مدرسه منحل شده و دیگر وجود ندارد که بچه‌ها در آن جمع شوند. از آموزش و پرورش خواهش می‌کنند که نمازخانه اداره را در اختیارشان بگذارند تا آنجا دور هم جمع شوند. «کاظم دهقان که من هیچ‌وقت او را ندیده بودم، رئیس روابط عمومی وقت بود. رفتم پیش او و گفتم ما یک چنین برنامه‌ای داریم. گفتند به‌به، چه کار کشنگی، من هم رفتم در فکر هم‌کلاسی‌ها و معلم‌هایم. خانم مرآت چرا نمازخانه آموزش و پرورش؟ ما تالار فرهنگیان را در اختیارتان می‌گذاریم و مرا فرستادند پیش آقای رادمنش و ایشان هم دیدیم خیلی استقبال کردند و گفتند از جایی دیگر هم دعوت کردید؟ گفتم بله از اصفهان و تهران و شیراز هم قرار

یک روز خسته و عصبی در صف شلوغ بانک منتظر نشسته بودم عده زیادی در نوبت نشسته بودند. همیشه آدم دلپره دارد و دلش می‌خواهد، سریع تر کارش تمام شود و برود. مرتب حواسم به بلندگو بود و می‌دیدم اعلام نمی‌کند. در این جمعیتی که نشسته بودند و منتظر بودند، یک خانمی را آن گوشه دیدم که گاه‌گداری دارد نگاه به من می‌کند و من که نگاه می‌کنم، نگاهش را پنهان می‌کنم. باز دوباره من نگاهش می‌کردم، او برمی‌گشت و دوباره نگاه می‌کرد. مدام می‌گفتم این خانم را یک جایی دیدم. من در ارتباط روابط عمومی‌ام خیلی راحت، یعنی بعضی‌ها اگر خجالت می‌کشند، من خیلی راحت می‌روم جلو و می‌گویم ببخشید، من شما را نشناختم. خلاصه رفتم و ایشان را دیدم و یک صندلی هم خالی بود و نشستم. گفتم قیافه شما خیلی برایم آشناست. ناگهان فریاد زدم "بتول تویی؟!!!"، یک ساعت است دارم نگاهت می‌کنم.»

❖ جمع شدن دوباره دوستان

قدیمی

دو هم‌شاگردی بعد از ۳۰ سال همدیگر را پیدا می‌کردند و با شور و شوق فراوان همدیگر را در آغوش گرفتند: «سال ۴۶ درست زمانی که یک دختر ۱۷- ۱۶ ساله بودیم از هم جدا شدیم و حالا بعد از این همه سال در صف بانک یکدیگر را پیدا می‌کردیم. آن موقع سال هشتم بود. ما که این قدر عجله داشتیم، اصلاً فراموش کردیم که در نوبت هستیم و حتی چند بار بلندگو اسم ما را اعلام کرد، ما نرفتیم.»

همان‌طور که صحبت می‌کنند، تصمیم می‌گیرند بقیه هم‌شاگردی‌ها را پیدا

استقبال

دانش‌آموزان و معلمان به قدری است که جمع ۳۰ نفره کلاس می‌رسد به جمع ۱۵۰ نفره مدرسه به همراه معلمان و مدیران.



زینب مرآت

کاظم دهقانی، جلال دهقانی، علی سجادی به ثبت رسید.»

✚ برگزاری همایش دبیرستان ایران‌شهر

دومین همایش به پیشنهاد خانم یادگار برای دبستان همت با محوریت دکتر نواب پور به حضور دختران و پسران فارغ‌التحصیل از این مدرسه برگزار شد. همایش سوم به پیشنهاد شهسواری رئیس آموزش و پرورش وقت برای دبیرستان ایران‌شهر برگزار می‌شود. «آقای شهسواری یک روز زنگ زدند که بیا اداره که با تو کار دارم. وقتی رفتیم، دیدیم یک عده دیگر را هم دعوت کرده‌اند؛ گفتند برای دبیرستان ایران‌شهر می‌خواهیم گردهمایی بگیریم. دبیرستان ایران‌شهر چون آقای شهسواری رئیس سازمان آموزش و پرورش بودند؛ از تمام شهر بسیج شد برای برگزاری این همایش و خیلی عالی برگزار شد. از سراسر دنیا زنگ زدیم، آمدند و همه را هم خودم پیدا کردم، یعنی در جلسه‌ای که آقای شهسواری گفتند می‌خواهیم این کار را انجام دهیم و تو چه مدت فرصت می‌خواهی، گفتم من کارم را شروع کردم، خبرنگاران می‌کنم که چقدر احتیاج به وقت دارم. از در که آمدم، دیدم آقای اخوه از همکارانم را دیدم، گفتم کدام دبیرستان درس خواندیدی؟ گفتند ایران‌شهر. نفر اولش را نوشتیم. هم کلاسی‌هایتان چه کسانی بودند؟ معلم‌هایتان چه کسانی بودند؟ ایشان به صورت هرمی شروع کردند و آمدند پایین. وقتی گزارش دادم، گفتم این قدر دعوت شدند، حدود ۵۰۰ تلفن آماده دارم که هنوز فرصت نشده زنگ بزنم. به این شکل همایش ایران‌شهر برگزار شد.»

است برایمان مهمان بیاید. گفتند مهمان‌های خارج از یزد شما حتی از شهرهای بافق و نفت که می‌آیند، ناهار به آن‌ها می‌دهیم و شما خیالتان از این بابت راحت باشد و دعوت‌نامه برایشان چاپ می‌کنیم.»

✚ تشکیل مؤسسه یاد یاران یزد
این‌گونه برگزاری نخستین گردهمایی دانش‌آموزان مدارس قدیمی یزد با دورهمی دانش‌آموزان دبیرستان شاهدخت کلید می‌خورد. استقبال از این گردهمایی باعث می‌شود بعد از آن گردهمایی دبیرستان ایران‌دخت، دبیرستان ایران‌شهر، دبیرستان مارگار و در مجموع ۱۱ دبیرستان قدیمی یزد نیز برگزار شود. اما این بار توسط مؤسسه غیردولتی یادگاران یزد. مؤسسه‌ای که به پیشنهاد و تشویق مهندس سفید استاندار وقت یزد به ثبت می‌رسد. «ما رفتیم برای دعوت آقای سفید، نمی‌دانید چیکار کردند و به به و چه چه و چقدر عالی و حیف که من آن روز در وزارت کشور جلسه دارم و نمی‌توانم بیایم، ولی تو یک کاری کن که من حتماً فیلمش را ببینم؛ فیلمش را برابیم بیاور.»

گفتم چشم. چون تازه شروع به کار کرده بودیم، گفت این کار خیلی قشنگی است، بیا اصلاً برای این که مجوز داشته باشی، یک درخواست بده که یک تشکل غیردولتی به نامی که خودت می‌گویی، تشکیل شود و هیئت‌مدیره داشته باشد و بالاخره کار تو جنبه قانونی پیدا کند. ما درخواست دادیم استاندار عوض شد و یک سال پیگیر بودیم تا مؤسسه با هیئت‌مدیره‌ای متشکل از آقای رئوف، خانم یادگار،

استقبال از این
گردهمایی باعث
می‌شود بعد از آن
گردهمایی دبیرستان
ایران‌دخت، دبیرستان
ایران‌شهر، دبیرستان
مارگار و در مجموع
۱۱ دبیرستان قدیمی
یزد نیز برگزار شود.





✚ بالا بردن روحیهٔ معلم‌های قدیمی

بعد از همایش ایرانشهر، دبیرستان شهناز انتخاب می‌شود. «علتش هم این بود که چون خیلی دیدیم در روحیه‌ها اثر دارد عشرت وزیری که مدیر این مدرسه بودند، پسرشان در اثر تصادف از دست داده بودند و بدجور عصبی بود و مدام گریه می‌کرد، اما وقتی در این گروه‌هایی شرکت کردند خیلی روحیه‌شان خوب شد.» از مدرسه شاهدخت می‌پرسیم اینکه چرا منحل شد؟ و ساختمانش هنوز هست یا آن هم از بین رفته است؟ می‌گوید: «الان دارم برای مدرسه خودم کتاب می‌نویسم. ساختمانش برای آقای ابریشمی بود. یک خانه دو نیش بود. خاطرات خوبی از آنجا داشتیم. اما بعد دانش آموزان دبیرستان شاهدخت افزایش پیدا کرد. یک عده را بردند دبیرستان شهناز در خیابان مهدی که الان شده مهدیه ایراندخت. باز دوباره مدرسه شاهدخت تعداد شاگردانش خیلی زیاد شد؛ یک تعدادی از آن‌ها را دوباره بردند به یک مدرسهٔ جدیدی که در همان چهارراه دولت‌آباد به نام مدرسه کوروش کبیر که بعدش شد جمال‌الدین اسدآبادی. بعد یک مدت زیادی اوایل انقلاب کلاً شاگردان شاهدخت را آوردند به خیابان ایرانشهر

در مدرسه‌ای به نام محبوبه متحدین که از آن کمونیست‌ها بود. ولی زیاد طول نکشید که کمونیست‌ها راهشان را جدا کردند و اسم مدرسه از محبوبه متحدین به نام مدرس تغییر کرد. این مدرسه شد مدرسه راهنمایی شاهد پسران و دختران را آوردند مدرسه بهادری که خداروحش را شاد کند، یک مدرسه خیلی عالی در خیابان استاد مطهری است.»

✚ گروه‌های مدرسهٔ مار کار

از گروه‌های مدرسه مار کار می‌گوید. اینکه نیک‌نام نماینده زرتشتیان در مجلس درخواست برگزاری گروه‌های را می‌کند. «مدرسه مار کار، آقای نیک‌نام دعوت کرد که بیا تهران، با تو کار داریم. نامه رسمی نوشتند و من رفتم تهران و رفتم مجلس و گفتند می‌خواهیم برای مار کار جشن بگیریم و مار کار هم خیلی عالی برگزار شد. بعد از مار کار، دبیرستان رسولیان و بعد از آن کیخسروی بود.»

✚ دیدار دوبارهٔ شاگرد و معلم

اطرافیان‌ش همیشه از او به نیکی و فعال بودن یاد می‌کنند و می‌گویند همیشه کارها را با پیگیری به نتیجه می‌رساند. او در خاطرات خود از تلاش برای پیدا کردن معلم سوم دبستان استاد دانشگاهی می‌گوید که دانشجویانش

اطرافیان‌ش همیشه از او به نیکی و فعال بودن یاد می‌کنند و می‌گویند همیشه کارها را با پیگیری به نتیجه می‌رساند.

می‌خواستند به مناسبت تولدش، این دیدار را به استادشان هدیه بدهند. «یک روز خانمی با تماس گرفتند و برای پیدا کردن معلم سوم دبستان استادشان از من کمک خواستند که البته در قدم اول هم متوجه شدیم این معلم یزدی نبوده و حدود ۴۰ سال پیش به مدت یک سال در دبستان افشار یزد مشغول به تدریس بوده. با پیگیری‌های فراوان و با تماس‌های زیادی که با سازمان‌های مربوطه گرفتم، سرانجام توانستم شماره منزل ایشان در رامسر را پیدا کنم. بعد از تماس با سرایداری منزل آنها متوجه شدم که این معلم با یک فرد یزدی ازدواج کرده و بالاخره توانستم با کمک از ۱۱۸ یزد، شماره یکی از بستگان این فرد را پیدا کنم و با خانم معلم تماس گرفتم و جریان را برایش تعریف کردم که با استقبال فراوان از طرف او روبرو شد و مراسم تولد استاد دانشگاه با دیدن دوباره شاگرد و معلم بسیار جذاب و احساسی برگزار شد.»

❖ گردهمایی بازنشستگان آموزش و پرورش

می‌پرسم الان چطور؟ برگزار می‌کنید؟ می‌گوید: «الان کرونا است و در این مدت هم افتادیم در کار گردهمایی بازنشستگان آموزش و پرورش که سالی یک بار و به ترتیب اولویت سن برگزار می‌شود. ما در این گردهمایی از بالاترین سن که کسی را داشتیم که ۱۰۲ سالش بود و دعوتش کردیم. یعنی افراد مسن را برای همایش‌هایمان دعوت می‌کردیم. هر کدامشان می‌آمدند، مثلاً سال ۹۲ که دعوت کردیم تا سال ۱۳۱۷، سال اول. از ۱۳۱۷ سال بعد آمد تا ۱۳۲۴ و بعد آمد تا فکر می‌کنم ۳۵ و از ۳۵ آمدیم تا ۷۷.»



الان کرونا است
و در این مدت
هم افتادیم
در کار گردهمایی
بازنشستگان آموزش
و پرورش که سالی
یکبار و به ترتیب اولویت
سن برگزار می‌شود.



❖ همه خاطرات عزیز هستند
خاطره برگزاری تک تک گردهمایی‌های مدارس را با ذکر جزئیات تعریف می‌کند. همه آنها برایش عزیز هستند و هیچ کدام را بهتر از دیگری نمی‌داند. «من آن چیزی که می‌دیدم اشک و گریه شوق بود و در آغوش کشیدن همدیگر از شادی و خوشحال؛ مثلاً یک خانمی، حتی در همایش بازنشستگان آموزش و پرورش. خیلی جالب بود که یک خانمی آمد و گفت من بچه بودم که با یک خانمی در ارتباط بودم. گفت دو تا بچه دارد و حالا این‌ها بزرگ شدند و معلم شدند و بازنشسته شدند و دعوت شدند. می‌گفت خواب دیدم که در کوچه قبلی که بودیم، با دوست هم‌بازی‌مان دارم بازی می‌کنم. صبح بلند شدم و گفتم یعنی چه آدم یک‌دفعه برود در ۷۰-۶۰ سال پیش؟»

❖ برگزاری همایش با اشک شوق
من ایستاده بودم در راهرو که به مهمانان خوش آمد بگویم. یک وقتی دیدم دو تا همدیگر را بغل گرفته‌اند و دارند اشک می‌ریزند. گفتم شما چند وقت است همدیگر را ندیدید؟ گفتند ۶۰ سال. گفتم یعنی بچه بودید؟ گفتند بله. گفت من دیشب این خواب را دیدم و الان یک‌دفعه دیدم. آدم کجایش می‌تواند بگوید که آن همایش بیشتر برایم ارزش داشته؟ در تمام این همایش‌ها، اشک شوق بود که از صورت این‌ها پایین می‌رفت. خانم بقایی می‌گفتند من سه بار روسری‌ام را عوض کردم که بچه‌ها می‌آمدند و سر می‌گذاشتند روی شانه‌ام و گریه می‌کردند، خودم هم مدام اشک‌های چشمم را پاک می‌کردم و دستمال کاغذی دیگر جواب نمی‌داد؛ می‌گفت مدام روسری‌ام را عوض می‌کردم، چون اشک شوق می‌ریختیم.»

❖ دلم می خواست ادامه تحصیل

بدهم

از ازدواج؛ همسر و فرزندانش می گوید: «ازدواج ما یک ازدواج فامیلی بودیم، البته فامیلی بودیم که تا کلاس یازدهم من ایشان را ندیدم؛ در شهر بابک بودند و بعد آمدند یزد و اتفاقاً در همان خیابانی که ما بودیم، ساکن شدند و بعداً رفتند در همین رشته محیط زیست و آمدند برای خواستگاری. تازه آموزگار شده بودم مهم ترین شرطی هم که گذاشتم، ادامه تحصیل بود، ولی نمی گویم همسر همکاری و همراهی نکرد، ولی در همان سال اول ازدواجمان به اهواز منتقل شدیم و بعد هم یک مدتی همدان و مدتی گرگان بودیم و همین طور دور گشتیم و بعد هم تولد بچه ها بچه، مدام از درس و مدرسه فاصله گرفتم و یک بار هم که کنکور امتحان دادم که بتوانم ادامه دهم، قبول نشدم، چون ۲۰ سال گذشته بود از درس هایی که خوانده بودم و متأسفانه نتوانستم موفق شوم. همسر من محیط زیستی است و به خاطر این که شغلش محیط زیستی بود، مرتب ما در جای بکر طبیعت می رفتیم برای گردش. اگر به جایی مأموریت می رفت و می دید خیلی قشنگ است، بعد می آمد و خانواده را می برد. همسر و سواست عجیبی در مورد طبیعت دارد وقتی ما را می برد باید خیلی مواظبت می کردیم و همه چیز باید سر جای خودش باشد. سه فرزند دارم یک پسر و دو دختر. پسر مهندس مکانیک کارمند چادرملو در تهران است. یک دخترم رشته اش پرستاری است و فوق لیسانس تغذیه دارد و در حال حاضر دانشگاه پیام نور به صورت قراردادی تدریس دارد. دختر کوچکم معماری خوانده، آموزش و پرورش است.»

❖ دوست دارم کارهایم بر اساس

مستندات باشد

او همیشه سعی می کند تا ارتباطش را با افراد حفظ کند و در مورد چگونگی جمع آوری آرشیو و اطلاعات می گوید: در بعد از این که من با این بزرگان آشنا شدم و همیشه سعی می کردم ارتباط خود را با آنها حفظ کنم.

علاقه بسیاری به فیلم و عکس از تاریخ و فرهنگ یزد دارد و توانسته طی این سال ها آرشیو غنی از فیلم و عکس افراد فرهیخته به ویژه فرهنگیان یزد را جمع آوری کند. هر کاری را مستند می کند. او حتی برای مصاحبه اش با ما واکمن آورده تا گفتگوی خودش را داشته باشد.

می گوید: «وقتی به دیدن پیش کسوتان و بازنشستگان می روم پای درد و دل هایشان می نشینم و به خاطر آشنان از گذشته گوش می دهم و از آنها در مورد افراد که نام می برم می پرسم و یادداشت می کنم. می گویند برای چه یادداشت می کنی؟ می گویم علاقه دارم. در این دیدارها من جزئی از خانواده آنها می شوم. چند تا سرسید دارم که پر از این هاست و بعد این ها را می دادم و تایپ می کردند. وقتی می رفتم و عکس هایشان را درمی آوردم، می دیدم وای، این عکس ها همه جا پخش و پلا است؛ آلبوم ها خراب و داغون شده، کتاب پاره شده، بالاخره ۵۰-۴۰ سال از این آلبوم ها گذشته؛ می رفتم و آلبوم برایشان می خریدم و عکس ها را اسکن می کردم و می چسباندم در آلبوم ها. یعنی عشقم را پیدا کرده ام. خیلی مستندسازی را دوست دارم و کارهایی هم که می کنم، دوست دارم بر اساس مستندات باشد.»



❑ خیلی مستندسازی را دوست دارم و کارهایی هم که می کنم، دوست دارم بر اساس مستندات باشد.



گالری

● مروری بر آثار سید مجید ابریشمی

● سید مجید ابریشمی

- متولد یزد ۱۳۵۴
- فارغ التحصیل کارشناسی ارشد نقاشی دانشگاه هنر تهران ۱۳۷۹
- فارغ التحصیل کارشناسی نقاشی دانشگاه هنر و معماری تهران ۱۳۸۵
- کارشناسی ارشد معماری دانشگاه علم و هنر یزد
- مدرس دانشگاه‌های هنر از سال تا کنون ۱۳۸۱
- موسس آموزشگاه طراحان آزاد با عنوان درجه ۱ از سال تاکنون ۱۳۸۴
- مولف کتاب اسکیس‌هایی از یزد ۱۳۸۹ انتشارات یزد- تهران
- برگزاری ۲ نمایشگاه. انفرادی در گالری سیحون تهران ۱۳۸۲ و ۱۳۸۴
- برگزاری ۲ نمایشگاه انفرادی گالری میرمیران و گالری پاییز خانه هنرمندان
- برگزاری بیش از ۱۰ نمایشگاه انفرادی در خانه هنرمندان یزد و گالری هنرهای معاصر یزد و گالری مارلیک بین سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۹۸
- برگزاری ۸ نمایشگاه گروهی در یزد
- برگزاری نمایشگاه دائمی در خانه نقاشی یزد از سال تاکنون ۱۳۹۶
- موسس نگارخانه خانه نقاشی یزد

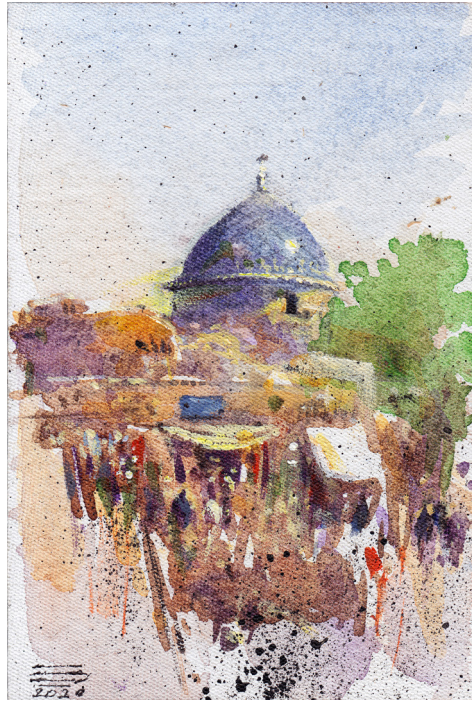


▲ چشم انداز گنبد و گلدسته سید پنهان؛ اثر سید مجید ابریشمی

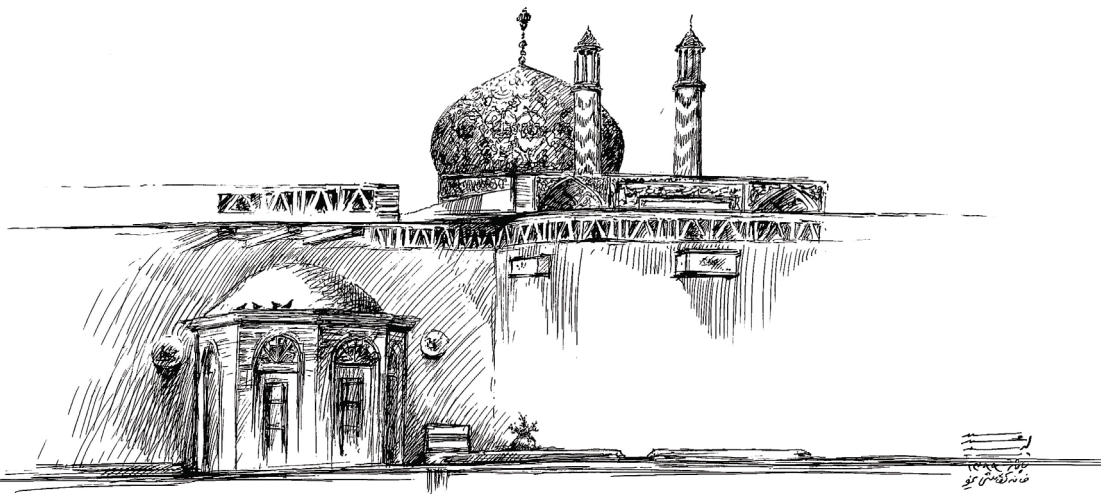
ایستاد
معماری
۹۵۰
میدان آزادی
تهران ۱۳۸۴



▲ بازار صراف‌ها



▲ بازار با چشم انداز گنبد سید رکن‌الدین



▲ چشم انداز گنبد و گلدسته سید پنهان

پرگار
شماره ۱۷۵
۳۰ آبان ۱۴۰۰



▲ گذری در محله منارگلی



▲ زندگی در بازار



▲ کوچه‌ای در بافت قدیمی




فرهنگ و ادب

- پاساژ کویته‌ها و خاطره‌ی خوش چهارشنبه‌ها
- در انتظار خشت چهارم؛ عشق تنها سرمایه ماست
- یزد، یادگار تاریخ؛ دفتر سوم
- تاملی بر کتابت گلشن راز به خط استاد محمود رهبران
- شرحی بر زندگی استاد ایرج افشار (بخش هفتم)



پاساژ کویتی‌ها و خاطره‌ی خوش چهارشنبه‌ها

ذبیح جلیلی 

دهه هفتاد آن‌هایی که وضعیتشان خوب بود و اهل فیس و افاده بودند از پاساژ کویتی‌ها خرید می‌کردند و ما متوسط‌ها که پدرمان شش تا بچه قد و نیم‌قد ردیف کرده بود از بازار خان و بازار شاهزاده فاضل و خیابان قیام، یعنی کل مرکز خریدهای یزد محدود به میدان مجاهدین بود و خیابان امام و قیام.

دهه هفتاد اوج میدان مجاهدین و پاساژ کویتی‌ها بود، یعنی اینکه پاساژ کویتی‌های کم رونق و از مد افتاده‌ی الان به قول ما یزدی‌ها خیلی گف داشت. جوان‌های تر گل و رگل آن سال‌ها جمع می‌شدند دور میدان مجاهدین برای دلبری. آقای گلیمی هم چند نگاتیو توی جیبش و دوربین را به گردنش آویزان کرده بود و چیلیک چیلیک از مردم عکس می‌گرفت. آقای گلیمی اگر نگاتیوها را هنوز داشته باشد و آن‌ها را ظاهر کند پر است از شلوارهای خمره‌ای و پیراهن‌های پیچسکن گشاد و چادرهای

گل منگلی. دنیایی که اگر ته امکاناتش چراغ علاالدین بود و واکمن و سگا سونی، چقدر رنگی تر از دنیای سیاه سفید امروز بود.

چهارشنبه‌های دهه هفتاد برای من ته تغاری که از برادر یکی مانده به من، پنج سال کوچک تر بودم یک روز ویژه بود. با مادرم و تعدادی از زن‌های همسایه تا ایستگاه اتوبوس بغل پارک شادی پیاده می‌آمدیم. آنجا سوار خط واحدهای نارنجی بوگندو که همیشه بوی گازوئیل می‌داد می‌شدیم که اگر شیشه را باز نمی‌کردیم از هُرم گازوئیل بخوری می‌شدیم. از آنجا می‌رفتیم تا مجاهدین و بنا به عادت همیشگی همان جا پیاده می‌شدیم و یک دور دور میدان می‌زدیم و مبادا به این فکر نکنید که مادرم جراتش را داشت که ما را ببرد داخل پاساژ کویتی‌ها. پاساژ کویتی‌ها آدم را هوایی می‌کرد.

دم پاساژ که رد می‌شدیم دخترهای دانشجو را می‌دیدیم که مانتهای اُپل دار کشاد تن‌شان بود (مانتو گشاد اُپل دار ته ته آزادی و خوشگلی بود) همین که رد می‌شدیم خانم رباب مثل همیشه یعنی هر بار این دیالوگ را تکرار می‌کرد همانطور که گوشه چادر گل‌گلیش را با دندان گرفته بود.

— خدا خیر گردنه. ببین چقه زمونه بد شده. دختر و گابلُ چل شدن.

من که شش هفت سال بیشتر نداشتم همین طور گوشه چادر مادرم را می‌گرفتم و آنها یک دور که می‌زدند پا شُخ می‌کردند سمت بازار زرگری، حالا می‌خواستن پول داشته باشند یا نداشته باشند، کاری داشته باشند یا نداشته باشد، چون این عادت بود. باید می‌رفتند طلا ببینند، خورد خورد پول طلاهای که خریده بودند را بدهند اگر هم کاری نداشتند ویتترین مغازه آقای نیشابوری را زیر رو می‌کردند و آخر سر نیشابوری به تیکه طلا بهشان می‌داد و می‌گفت وزنشو نوشتم تو دفتر، یعنی اینکه جان جدتو نبرید.

چرا چهارشنبه‌ها، این هم دلیل دارد. چهارشنبه‌ها زن‌ها بنا به یک قرار نانوشته جمع می‌شدند امام زاده سید رکن الدین. چهارشنبه‌ها داخل امام‌زاده پراز زن بود. با چادرهای سیاه و سفید و گل منگلی. به قول ما یزدی‌ها یک هَجوش هَجوشی بود که تا مثل من این صحنه را ندیده باشد متوجه نمی‌شوید. در این هَجوش هَجوش شولی می‌دادند، کاجی پخش می‌کردند، یکی وسط شلوغی که اگر حواست نبود زیر پالاهات می‌کردند داشت نماز می‌خواند. به غیر از من که پسر بودم چندتا مرد هم بودند که قاعدتا یا آخوند بودند یا ملاهایی که یک جورهایی سرقفلی آنجا را داشتند. یک روز به مادرم گفتم یعنی سیدر کن الدین پنج‌ها نیست؟ گفت چهارشنبه ثوابش بیشتره. زود قانع شدم. اصلا نسل ما زود قانع می‌شد.

از سیدر کن الدین هم که بیرون می‌آمدیم یک راست می‌رفتیم فالوده فروشی آب حیات یک کاسه چینی گل قرمزی فالوده می‌خوردیم می‌رفتیم تا هفته‌ی بعد.



به بهانه رونمایی از خشت سوم ثبت احوال بافت

در انتظار خشت چهارم؛ عشق تنها سرمایه ماست

حمیدرضا صالحیه یزدی
مدیر عامل تابا

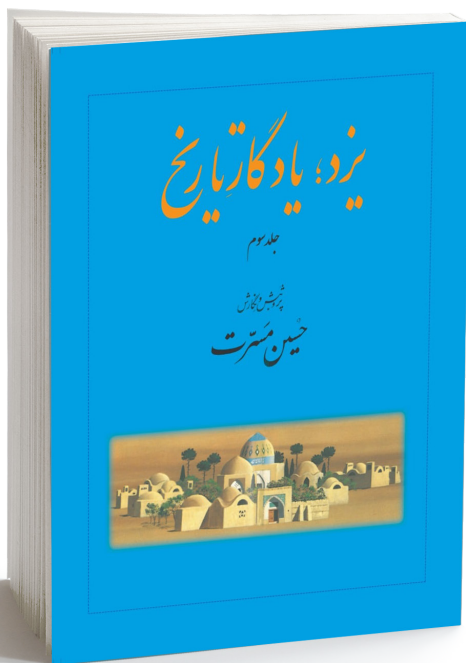
آغاز داستان از عشق و علاقه به زادگاهم و بافت تاریخی آن است. شهری آرام و متین در قلب ایران که به گفته‌ی آل احمد در کتاب یزد شهر بادگیرها؛ "گویی نه در حمله اعراب آسیب دید و نه در ایلغار مغول". اما شاید حالا در گذر از سنت به مدرنیته و در میان هیاهوی زندگی، آسیب‌دیده و نیازمند توجه بیشتر است. دغدغه‌ام همیشه بافت تاریخی بوده است و احیای آن. از میان همه کارهایی که می‌شد و می‌شود برای بافت انجام داد فکر کردم می‌توان از قاب دوربین، بافت را جور دیگری دید. نه فقط تحسین و دیدن زیبایی‌ها که شاید نشان دادن گوشه‌ای از کم و کاستی‌ها نیز بتواند راهگشای مشکلات بافت باشد. اینگونه، ایده جمع‌آوری و انتشار عکس‌هایی از بافت در چهار فصل سال شکل گرفت. این کتاب یک راهنمای گردشگری نیست بلکه تصویر واقعی و به دور از هر کلیشه‌ی مرسوم از بافت زنده و تاریخی یزد است و ما با عکس‌هایی از هسته‌ی مرکزی شهر در چهار فصل سال روبرو هستیم.

ابتدا می‌بایست مقدمات کار فراهم شود. کاری بزرگ که یک رویا بود و باید به حقیقت می‌پیوست. در این میان همراهی سید هادی رضوی و رقیه توکلی برایم ارزشمند بود. همچنین حمایت‌ها و رهنمودهای سید حمید کلانتری، سید محمد بهشتی، سید احمد محیط طباطبایی، حجت الاسلام محمد صدوقی و فرزند فرهیخته یزد، سید محمد خاتمی مایه مباحثات و دلگرمی بود. نخستین قدم بعد از آماده شدن مقدمات کار، دعوت از عکاسان بود تا با هم یک تیم را تشکیل بدهیم. تیمی هنرمند که حداقل در باره بافت تاریخی شهر یزد، دغدغه‌های مشترکی دارند. یک کار گروهی که خروجی‌اش کتابی بود با عنوان، "ثبت احوال بافت". "ثبت احوال بافت" در برگیرنده مجموعه عکس‌هایی از بافت قدیم یزد است و تلاش می‌کند تا شرایط زندگی در فصول مختلف سال را به صورت مستند به تصویر بکشد.

اولین جلد این مجموعه با نام خشت اول؛ ثبت احوال بافت، عکس‌هایی از زمستان ۹۲ شهر تاریخی یزد به کوشش مجموعه تابا (توسعه احیای بافت خشت خام ایرانیان) و حاصل تلاش تیمی از عکاسان حرفه‌ای استان است. زمستانی که آسمان هم همراهمان بود و دامن سفید برف، زیبایی‌های بافت تاریخی را دو چندان کرد.

تصور همه دست‌اندرکاران این کتاب، همراهی نهادها و مسئولان و مدیران دولتی استان با این اتفاق بود اما واقعیت، مسیر دیگری را پیش گرفت. مشکلات متعدد مالی که بر مجموعه وارد شد به اضافه عدم حمایت مسئولان کار را کمی دشوار کرد. این مجموعه بنا داشت هر سال، فصلی از یزد را ورق بزند و در تاریخ، ننگه دارد. اما نشد! شرایط اقتصادی و مسائل سنگین مالیاتی که برای این مجموعه فرهنگی پیش آمد، منجر به تعطیلی موسسه شد. ولی هیچ‌یک از این سختی‌ها ما را از آرمانمان دور نکرد. ما بر آن بودیم که بافت را در هر ۴ فصل به تصویر بکشیم و برای رویارویی با هر سختی و مشقتی آماده بودیم. همین شد که یک سال بعد در سال ۱۳۹۳ خشت دوم این کتاب، بهار یزد را به تصویر کشید و منتشر شد. عکاسان یزد بار دیگر همراه شدند و این بار بهار سرزنده و زیبایی یزد را قاب کردند. مشکلات مالی و نامهربانی‌ها روز به روز بیشتر شد اما چیزی از عزم و اراده ما کم نکرد. اگر چه سبب شد چند سالی بین انتشار خشت دوم و سوم کتاب وقفه بیفتد. با این حال تلاش گروهی ما به ثمر نشست و سرانجام پاییز ۱۴۰۰ خشت سوم کتاب ثبت احوال بافت یزد در دفتر حجت الاسلام سید محمد خاتمی با حضور تعدادی از شخصیت‌های سیاسی یزدی و حامیان معنوی شهر تاریخی یزد برگزار شد. خشت سوم در بردارنده عکس‌های پاییز بافت تاریخی یزد است.

حالا که هنوز شیرینی رونمایی از خشت سوم را مزه مزه می‌کنیم نگاهمان به فرادهاست. به آینده‌ای نزدیک که بتوانیم خشت چهارم ثبت احوال بافت شامل تصاویر تابستان بافت تاریخی را جمع‌آوری و منتشر کنیم. هرگز از مشکلات نترسیدیم و دل خوش به عشقی هستیم که به دیارمان داریم. باور داریم همین عشق، مشکلات را نه رفع، اما قابل تحمل می‌کند. این تیم حرفه‌ای متعهد شد که با وجود تمام مشکلات، بتواند در کنار هم فصل‌های بعدی را ثبت کند. امید داریم در آینده‌ای نزدیک با همراهی عکاسان حرفه‌ای و هنرمندان این شهر خشت چهارم نیز آماده شود. در همین جاز تمام عکاسان یزد که عاشقانه بافت تاریخی این شهر را دوست دارند دعوت می‌کنم تا بار دیگر همراه و هم‌قدم ما باشند.



وارد بازار کتاب شد

یزد، یادگار تاریخ؛ دفتر سوم

در سال ۱۳۷۶ حسین مسرت پژوهشگر، نسخه‌شناس و نویسنده، مجموعه‌ای از بهترین‌های مقالاتش را در کتابی با عنوان: یزد، یادگار تاریخ، منتشر کرد. کتابی که باز خورد بسیار خوبی هم داشت مورد استقبال اهالی فرهنگ و ادب قرار گرفت و حتی نایاب شد. سال ۱۳۹۲ این کتاب با ویرایشی جدید و اطلاعاتی به روز شده به چاپ دوم رسید. فروردین ۱۳۹۷ مجموعه مقالات جلد دوم آماده شد. اگر چه شیوع کرونا کار را به تاخیر انداخت اما سرانجام اردی بهشت ۱۳۹۹، جلد دوم کتاب توزیع شد. جلد یک مجموعه مقالات از آغاز تا سال ۱۳۷۶ و شامل ۱۱۰ مقاله است. جلد دوم از آغاز تا ۱۳۹۷ و دربرگیرنده ۱۷۵ مقاله مستقل است.

✚ اما دفتر سوم...

حسین مسرت، نویسنده کتاب یزد، یادگار تاریخ می‌گوید: «این دفتر نیز چونان دو دفتر گذشته در بردارنده گفتارهایی در حوزه یزدشناسی و یزدپژوهی است که پیش‌تر در بازه زمانی سال‌های ۱۳۶۴ تا پایان ۱۳۹۸ در کتاب‌ها، مطبوعات و دیگر رسانه‌های کشور درج، منتشر یا چاپ شده است. گفتارهای مذکور گلچینی است از بین حدود ۱۰۰۰ مقاله نویسنده که سعی شده همچون دفترهای پیشین، از تنوع موضوعی برخوردار باشد.»

این کتاب در ۷ فصل و به ترتیب: گفتارهای تاریخی؛ شرح حال نام‌آوران و بزرگان یزد؛ آداب و فرهنگ؛ نقد کتاب؛ معماری، هنر و مردم‌شناسی، سامان گرفته است. این کتاب مجموعاً دارای ۱۱۰ مقاله در زمینه‌های زندگی و آثار بزرگان، تاریخ، فرهنگ، کتابشناسی، ادب، دین، اندیشه، هنر و معماری استان یزد و دارای ۶۶۰ صفحه متن و ۲۴ صفحه افزوده تمام‌رنگی است.

مقدمه این کتاب از دکتر عبدالله جلالی پندری، استاد ممتاز دانشگاه یزد، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی و چهره سرشناس پژوهش‌های ادبی معاصر است.

همچنین دفتر سوم یزد، یادگار تاریخ دارای مقدمه‌ای است ادبی به قلم نویسنده همین کتاب و با عنوان «یزد، یادگار تاریخ است». این مقدمه به

زبان‌های آلمانی، اردو، اسپانیایی، انگلیسی، ایتالیایی، پرتغالی، چینی، روسی، ژاپنی، عربی، فرانسه و هندی از سوی مترجمان نامداری چون دکتر خوزه کوتیاس فرر، استاد زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در دانشگاه ایسپانته اسپانیا، دکتر پیر دونینی از دانشگاه ایتالیا، دکتر فاطمه سماواتی از دانشگاه تهران، دکتر یوشیدا یوسکه از ژاپن، کسرا اشتری و غیره به زبان‌های گوناگون برگردانده شده است.

گزینش گفتارها، ساماندهی و ویراستاری کتاب با دکتر پیام شمس‌الدینی، ویراستار و عضو انجمن صنفی ویراستاران است.

در بین بخش‌های کتاب سه مجموعه تصویر شامل عکس‌هایی از آثار و بناهای تاریخی و دیدنی‌های یزد اثر هنر آقایان ابوالقاسم ابوترابی و فرشاد میرافضلی و نگاره‌هایی از استادان برتر نقاشی یزد مانند محمدعلی حدت، دکتر علی‌اکبر شریفی و مجید ابریشمی جای گرفته است.

روی جلد کتاب و مقدمه ادبی و قطعاتی از شعرای یزد به خط خوش استاد محمود رهبران، خوشنویس توانای جهان اسلام زینت بخش کتاب گردیده است.

ناشر این کتاب انتشارات اندیشمندان یزد است که آن را با سرمایه‌گذاری گروهی از اهالی فرهنگ یزد به نام‌های آقایان مهندس سعیدافضلی پور، دکتر محمد کاظمینی و سید محمد موسوی به زیر چاپ فرستاده است.

روی جلد کتاب و مقدمه ادبی و قطعاتی از شعرای یزد به خط خوش استاد محمود رهبران، خوشنویس توانای جهان اسلام زینت بخش کتاب گردیده است.





هنر عرفانی

تاملی بر کتابت گلشن راز به خط استاد محمود رهبران

علی اکبر جعفری ندوشن

به تازگی کتاب مستطاب «گلشن راز» منظومه عرفانی شیخ محمود شبستری که به خط زیبای نستعلیق توسط یکی از خوشنویسان برجسته معاصر استاد محمود رهبران خوشنویسی شده به همت نشر یزد او کرشمه نگار در قطع رحلی با کاغذ گلاسه و جلدسلفون بصورت رنگی و نفییس راهی بازار نشر هنر و ادبیات ایران گشته است.

دست و پا زدن در پیچ و خم استدلال‌ها و اشکال منطقی نیست، بلکه سفری معنوی و گذری از باطل سوی حق یا سیری از ظاهر به باطن و از صورت به معنی است. به همین سبب در ادبیات عرفانی، همواره توجه شارحان را به خود جلب کرده و شروع بسیاری بر آن نوشته شده است و البته به کانون توجه هنرمندان اهل معرفت نیز بدل شده و با هنر خوشنویسی و تذهیب زیب و زینت چشم نوازانه‌ای نیز یافته است. آخرین نمونه این اثر عرفانی نگارین را می‌توان با کتابت منظومه مذکور به خط نستعلیق استاد محمود رهبران دید.

استاد محمود رهبران که در سال ۱۳۴۱ در یزد به دنیا آمد و از همان آغاز دوران دبستان علاقه‌ای وافر به خط خوش پیدا کرد و از سال ۱۳۶۱ در کلاس‌های درس ابوالقاسم صالح‌زاده، خوشنویس یزدی حاضر شد، سپس از سال ۶۱ تا ۶۳ نزد استاد حمید دیرین در شیراز دوره عالی را فرا گرفت. وی همچنین در محضر استادانی چون یدالله کابلی خوانساری، غلامحسین امیرخانی و... موفق به اخذ گواهینامه ممتاز در سال ۱۳۶۵ از انجمن خوشنویسان ایران شد و در سال ۱۳۷۲ موفق به اخذ درجه فوق ممتاز از انجمن خوشنویسان و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گشت. در سال ۱۳۸۶ گواهینامه استادی در رشته نستعلیق را از انجمن خوشنویسان ایران و از طرف استادان برجسته خوشنویسی به ویژه استاد امیرخانی و سپس نشان درجه یک هنری را از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دریافت کرد. او که تاکنون با شرکت در جشنواره‌های ملی و بین‌المللی حایز رتبه‌های نخستین شده

شیخ محمود شبستری از عارفان و شاعران قرن هشتم است که گلشن راز را در نزدیک به هزار بیت در بحر هزج مسدس محذوف سروده است که از جهت حجم و تعداد صفحات کوچک است اما بزرگترین و عمیق‌ترین مسایل عرفانی در آن مطرح شده است و مانند دیگر آثار عرفانی به‌جا مانده از شاعران عارفان ایرانی، چون آثار عطار نیشابوری و مولانا جلال‌الدین بلخی، حاوی حکایت‌ها و تمثیل‌های بسیار زیبا و اثرگذار برای بیان مفاهیم اخلاقی و عرفانی است. کمتر مطلبی را می‌توان در کتاب کبیر و پر حجم «فتوحات مکیه» یا حتی «فصوص الحکم» ابن عربی پیدا کرد که موجز و مختصر در منظومه «گلشن راز» مطرح نشده باشد.

همچنین این کتاب در حوزه فلسفه اسلامی نیز از جایگاه قابل تاملی برخوردار بوده و کمک بسیاری به شناخت مبانی عرفان ایرانی در سده‌های هفتم و هشتم کرده است. شیخ محمود شبستری در این اثر افکار و عقاید خود به سه روش فلسفه، علم کلام و عرفان، بیان می‌کند و معقولات حکیمان را از یک طرف با منقولات فقیهان و از جهت دیگر با یافته‌های شهودی و معارف ذوقی اهل اشراق و عرفان هماهنگ می‌سازد و پالوده‌ای به نام «علم دقایق» فراهم می‌آورد... عرفانی که محمود شبستری در گلشن راز مطرح می‌کند، عرفانی وجودمحور و تفکری در معنای سیر عروجی از جزئی به کل و مشاهده چگونگی ظهور کل مطلق در جزئی است، تفکری که شبستری از آن سخن می‌گوید، ادارک و توصیف عقلانی امور و اندیشیدن در محدوده صور ذهنی و مفاهیم انتزاعی و



کمتر مطلبی را می‌توان در کتاب کبیر و پر حجم «فتوحات مکیه» یا حتی «فصوص الحکم» ابن عربی پیدا کرد که موجز و مختصر در منظومه «گلشن راز» مطرح نشده باشد.



میان پیروان اهل تصوف گسترش پیدا کرد. این امر تا جایی پیش رفت که در قرن هشتم فرقه‌هایی به وجود آمدند که معانی حروف و ارتباط آن‌ها با ذات حق، از پایه‌های اصلی اندیشه آن‌ها بود. فرقه‌های عرفانی حروفیه و نقطویه از جمله این گروه‌ها بودند.

از این رو گزاف نیست اگر بگوییم استاد محمود رهبران در این آخرین اثر خوشنویسی خود با عبور از خط و رسم در انحنای نستعلیق در جستجوی تجربه‌های عرفانی نیز بوده است؛ چون وی قلم که به دست می‌گیرد و مشغول نوشتن می‌شود، تمامی حواسش درگیر تحریر است و نمی‌تواند از عالم تخیل و تفکر هنری خود خارج شود. این تمرکز حواس که او را از خطاهای قلمی مصون می‌دارد در خلسه‌ای عرفانی نیز فرو می‌برد و خلاقیت‌های هنری او را دوچندان می‌کند. وی در این تجربه نوین خود نیز بر پایه چنین حالتی، صورت و معنا را در هم آمیخته و تجربه‌ای نایب از سلوک هنری - عرفانی خویش در کتاب «گلشن راز» به نمایش گذاشته است. تجلی این ساحات هنرمندی عارفانه را علاوه بر متن در تابلوهای نفیسی از آثار وی که با ابیات منتخبی از این کتاب معنوی نگارش یافته، می‌توان یافت که در لابه لای صفحات کتاب جابجا آمده تا پاره‌ای معانی عمیق عرفانی را جلوه‌ی برتری بنشانند. بویژه صفحه میانی کتاب که به تابلویی زیبا از شعر بامسمایی از شیخ محمود تزیین یافته است و حسن ختام نیکویی در وصف الحال شاعر و خوشنویس کتاب است.

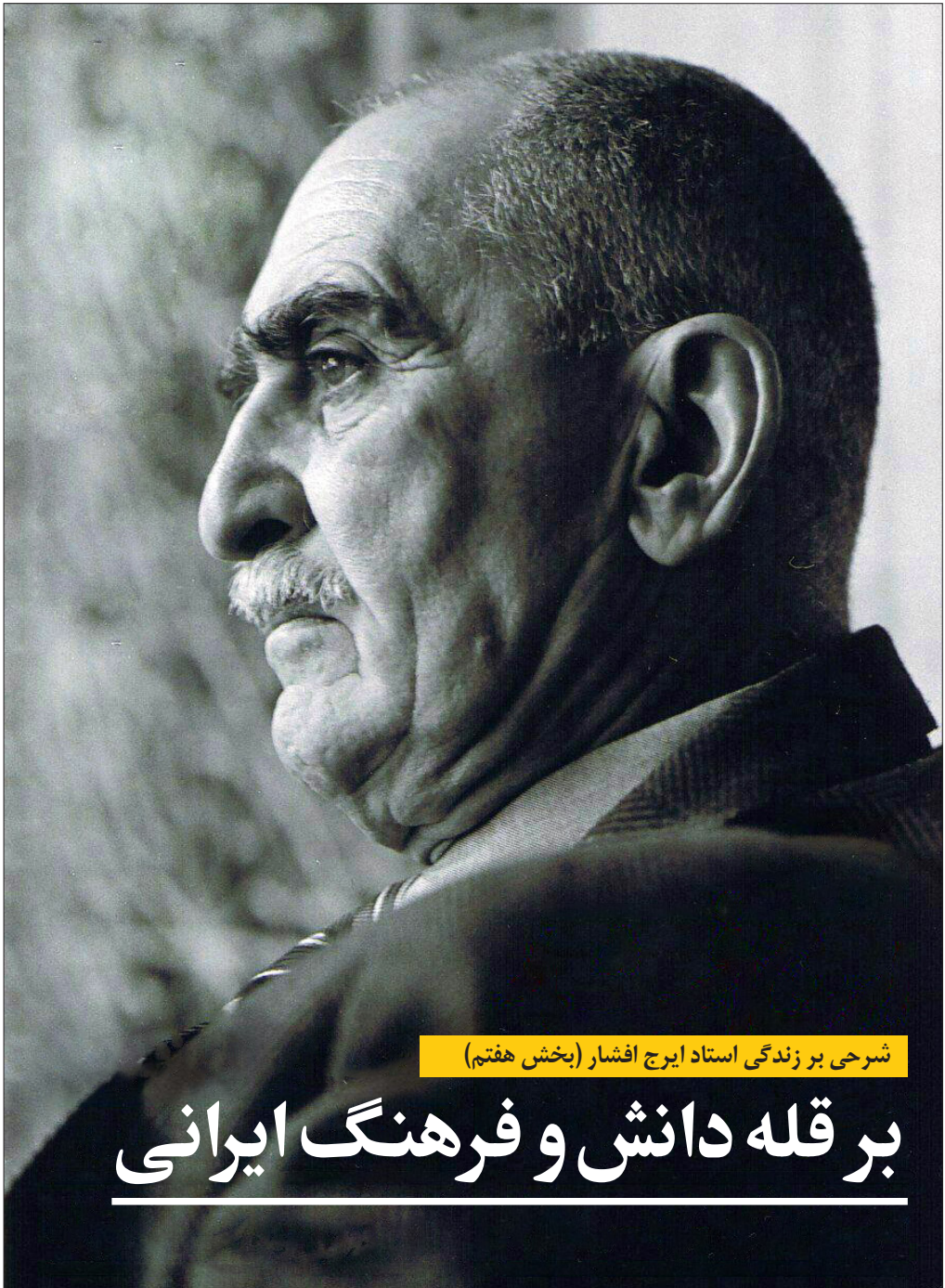
«بنام خویش کردم ختم و پایان... الهی عاقبت محمود گردان»

صورت و معنی هنر بی بدیل نستعلیق را در آسیا، اروپا و آفریقا به زیبایی به جلوه نشانده است و از ستارگان درخشان آسمان هنر اصیل و نجیب خوشنویسی در این سرزمین است. رهبران خود اهل فرهنگ و ادب است و شاعرانگی عرفانی را نیز کم و بیش تجربه می‌کند و لذا تاکنون علاوه بر تابلو نوشته‌های فخیم و فاخر در کتابت دیوان حافظ و مناجات نامه‌های عرفانی و حتی سروده‌های زرتشت، توفیق یافته و اکنون حاصل انس و الفت دیرینه خود با شیخ محمود شبستری را در کتابت گلشن راز نیز به زیور طبع رسانده است.

رهبران در این اثر ماندگار با طبعی ظریف و سخن‌سنجانه سواد نستعلیق را اسباب تلالو مفاهیم متعالی عرفانی ساخته و کوشیده تا پیام حکمت‌آمیز و جهان‌شمول این اثر عرفانی را از حیث شکلی چنان با آرایه‌های نستعلیق در هم آمیزد که خوانندگان این اثر بی‌ظنیر علاوه بر مفاهیم و معانی بلند عرفانی از تقارن، توازن، تراکم، سواد و بیاض و ترکیب روابط و شکل‌ها بویژه در قطعه نویسی‌های مرکب بیش از پیش غرق زیبایی و معنی بخشی این مثنوی معنوی گردند. گویی این هنرمند خوشنویس خواسته با خطاطی خود، عظمت و بزرگی عرفان را در قالب کلمات و حروف به تصویر کشد. البته این ارتباط صورت خط با معنا و کاربردهای مختلف آن در گذشته نیز بی سابقه نبوده است. از همان قرون ابتدایی پس از اسلام نزد گروهی از خوشنویسانی که به عرفان گرویده بودند، حروف به مثابه منبع معرفت بود و از این رو کم‌کم افکار متکی به ارزش حروف به خصوص در



حروف به مثابه منبع معرفت بود و از این رو کم‌کم افکار متکی به ارزش حروف به خصوص در میان پیروان اهل تصوف گسترش پیدا کرد.



شرحی بر زندگی استاد ایرج افشار (بخش هفتم)

بر قله دانش و فرهنگ ایرانی

در کارنامه علمی و فرهنگی افشار در سال ۱۳۵۱، سه سفر و چهار مسئولیت جدید دیده می‌شود. نخست سفر به استانبول، دیگری سفر به قاهره برای شرکت در پنجمین نمایشگاه بین‌المللی قاهره از سوی وزارت فرهنگ و هنر و سه دیگر سفر به مانیل فیلیپین برای شرکت در مجمع منطقه‌ای یونسکو برای توسعه کتاب که نمایندگان از کشورهای آسیایی حضور داشتند. (۱۳-۱۷ آذر). اما مسئولیت‌های او عبارت بودند از: عضویت در شورای کتابخانه‌های عمومی تهران، (۱۳۵۱-۱۳۵۵) در کمیته جایزه کتاب سال (۱۳۵۱-۱۳۵۷) و در انجمن کتابداران ایران (۱۳۵۱-۱۳۵۵) و نیز نظارت بر «مجموعه منابع و اسناد تاریخی دوره قاجار شرکت سهامی کتاب‌های جیبی و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (۱۳۵۱-۱۳۷۷)».

نظارت بر سلسله چاپ لوحی و عکسی بدو سپرده می‌شود. نیز برای شرکت در کنگره بین‌المللی اقوامی ابوریحان بیرونی به همراه منوچهر ستوده و محمدتقی دانش پژوه راهی لاهور شدند و از دیگر شهرهای پاکستان بازدید کردند. تیر و مرداد ۱۳۵۳، برای افشار همراه بود با سفر مطالعاتی به دعوت مرکز مبادلات فرهنگی آلمان DAAD در شهر مونیخ به منظور تجدید عهد با مراکز شرق شناسی آلمان، وی در این سفر حدوداً دو ماهه از مؤسسات شرق شناسی، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، نسخه‌های خطی بازدید کرد و با بسیاری از ایران شناسان آلمانی به تبادل نظر و تجربه پرداخت.

در این سفر به تاریخ ۱۶ تیرماه در سمپوزیوم ایران در شهر ماربوگ که توسط مؤسسه جغرافیای دانشگاه ماربوگ برگزار می‌شد به همراه دکتر خانلری و دکتر زیرباب خوبی و حدود ۴۰ نفر دیگر شرکت کرد. موضوع این گردهمایی، مسائل جغرافیای طبیعی ایران بود. در ۲۱ تیرماه در سمینار شرق شناسی دانشگاه در فرایبورگ حضور

باز نوروز سال ۱۳۵۲ با سفر ایرج افشار به یزد در تاریخ پنجم فروردین همراه می‌شود.

«نوشتن صفحه‌ای چند در تاریخ شهری اصیل و قدیمی یزد آسان نیست. شهر یزد برآستی هنوز هم از شهرهای اصیل ایرانی است. هم از حیث سبک و هنر شهرسازی و هم از حیث جامعه و نمودهای انسانی آن، پایداری قسمتی از دیوارهای هزار ساله شهر، پیچ و خم کوچه‌های باریک با دیوارهای بلند خانه‌ها از مشخصات اصالت شهرسازی است. پوشیدن پوشاک‌های دست بافت، حفظ آداب زندگی محل، نخل و کلک و حسینیّه و بسیاری دیگر از تجلیات زندگی سنتی، گوشه‌هایی است از اصالت جامعه آن، شهر یزد از حیث دیگر هم اصالت باستانی خود را حفظ کرده و آن از این حیث است که در طول هزار و سیصد سال، مسکن و مأوی زرتشتیان بوده و آتش مقدس آتشگاه پارس تا زمان حاضر در این شهر حفظ شده و فروزان است.»

وی در دفتر یادبود کتابخانه وزیري هم یادداشتی می‌نگارد و در این سال

یزد در طول هزار و سیصد سال، مسکن و مأوی زرتشتیان بوده و آتش مقدس آتشگاه پارس تا زمان حاضر در این شهر حفظ شده و فروزان است.

شهر یزد است، پس از سال‌ها پژوهش و بررسی و درنوردیدن سفرهای متعدد از ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۴ چاپ شد.

«سپاس می‌گذارم آن یگانه را که توفیق عنایت فرمود تا یادداشت‌های جلد دوم یادگارهای یزد از سواد بر بیاض نقش پذیرفت و در دوره این کتاب که حاصل سفرهای مکرر در مدت هشت سال به خاکجای اسلافم بود به پایان رسید و در دسترس دوستداران شناخت یک شهر قدیم و اصیل و نجیب چون یزد قرار می‌گیرد. کشش و ذوق مطالعه در تاریخ یزد و بازشناسی آثار پهنه کویری آن و کوششی که در این راه کرده‌ام از نوع علقه طبیعی هر کس به زاد و بوم پدر و مادری است... یادگارهای یزد، زاده و یادگار عشق و انس من به سرزمینی است که پدر و مادرم هر دو از آنجایند و بر من، حق نگاهبانی و مهربانی دارند.»

ثمره دوستی بی‌ریا با سید محمدعلی جمال زاده، سپردن نمایندگی به افشار در هیأت امنای چاپ آثار جمال زاده به دانشگاه تهران بود، وی به همراه دکتر علی‌اکبر سیاسی و دکتر باستانی پاریزی عضو آن هیأت بود (۱۳۵۵/۹/۲) هم در نامه‌ای که ۲۶ دی ۱۳۵۵ مجتبی مینوی به وزیر فرهنگ و هنر نوشت، افشار را به همراه دکتر یحیی مهدوی، دکتر اصغر مهدوی و علیرضا حیدری به عنوان اعضای هیأت امنای کتابخانه مجتبی مینوی، پیشنهاد داد.

در همان سال دو سفر پژوهشی نیز برایش پیش آمد: نخست، سفر به ویسبادان آلمان به همراهی محمد احصایی، خوشنویس برای دیدار با وایگل و مؤسسه اتوهار سیوز و دیگر سفر به پاریس در زمستان برای دیدار از کتابخانه‌ها و موزه‌های آن شهر.

یافت. در ۲۴ تیرماه در سمینار شرق شناسی دانشگاه توپینگن آلمان شرکت کرد. ۲۸ تیر برای دیدار از مؤسسه شرق شناسی و کتابخانه‌های برلین راهی آن شهر شد. ۸ مرداد برای دیدن کتابخانه و دانشگاه گوتینگن و نسخه‌های خطی آن بدان شهر رفت. دهم مرداد برای دیدار ایران شناسان به شهر وورتسبورگ رفت، سپس در ۱۴ مرداد راهی فرانکفورت شد تا به مؤسسه شرق شناسی دانشگاه آن شهر برود. پس از آن در مردادماه از مؤسسه شرق شناسی دانشگاه مانیتس بازدید کرد و با ایران شناسان آن مکان گفتگو کرد. در این سفر از کتابخانه دانشگاه هامبورگ هم دیدن کرد و در سمینار ایرانی آلمانی لیندیش کلن شرکت کرد.

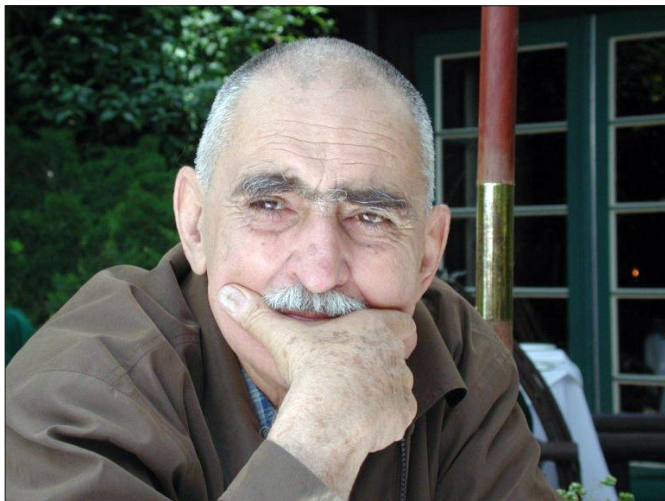
در این سال نیز دو مسئولیت دیگر بدو سپرده شد. نخست دبیری و عضویت هیأت اجرایی انجمن تاریخ وابسته به فرهنگستان زبان و ادب (۱۳۵۷-۱۳۵۳) و دیگر عضویت هیأت امنای کتابخانه اهدایی مجتبی مینوی به بنیاد شاهنامه (۱۳۸۹-۱۳۵۳).

در سال ۱۳۵۳ در حوزه یزدشناسی، کتاب جامع جعفری، تألیف محمدجعفر نائینی (طرب نائینی) که بیانگر تاریخ یزد در دوران نادری، زندی و عصر سلطنت فتحعلی شاه قاجار است به همت او چاپ شد. «در این اثر اطلاعات مفید و تازه درباره تاریخ عمومی ایران و وقایع صفحات کرمان و تا حدودی فارس نیز مندرج است.»

در سال ۱۳۵۴ به غیر از کتاب بیاض سفر که در بردارنده چندین سفرنامه افشار به شهرهای یزد و ناحیه کویر است، کتاب ماندگار یادگارهای یزد، (جلد دوم) که در بردارنده گزارش بناهای تاریخی

ثمره دوستی بی‌ریا
با سید محمدعلی
جمال زاده، سپردن
نمایندگی به افشار
در هیأت امنای چاپ آثار
جمال زاده به دانشگاه
تهران بود.





قدیمی، کتاب‌های درسی و نسخه‌های خطی بود.

سال ۱۳۵۷، سال پایانی بود بر بسیاری از فعالیت‌های اداری، غیراداری و برخی فعالیت‌های فرهنگی افشار که از آن جمله است: برگزاری آخرین دوره کنگره تحقیقات ایرانی که به صورت نیمه تمام انجام شد با این حال مرحله‌ای دیگری از فعالیت‌های فرهنگی او آغاز شد.

در این سال سفری به تونس به همراه دکتر باستانی پاریزی پیش آمد و همو به عنوان داور جایزه فردوسی (جایزه ایران شناسان شوروی) برگزیده شد و هم با هممتی مضاعف و بدون کمک دولتی، «سازمان کتاب» را به قصد اطلاع رسانی و کتابشناسی بنیان نهاد و خود مدیریت آن را عهده دار شد (تا سال ۱۳۶۱). چاپ دوم تاریخ جدید یزد هم در سال ۱۳۵۷ انجام شد.

افشار از آغاز ۱۳۵۰ تا پایان ۱۳۵۷ با نشریات زیر همکاری داشت و مقالات سودمندی را در آن‌ها به چاپ رسانید: یغما، راهنمای کتاب، هنر و مردم،



انگار اگر هر نوروز افشار به یزد نیاید، سال خوبی نخواهد داشت، چنانکه خود نگارنده از سال ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۸۸، بارها به هنگام نوروز، ایشان را در یزد دیده است و خاطرات خوب فرهنگی و علمی از وی به یاد دارد. و چه قرار و مدارهای نگارش مقاله و کتاب که بسته نشد. این بار نیز در اول فروردین ۱۳۵۶ همراه دکتر اصغر مهدوی و دکتر عباس زریاب خوبی به یزد آمد.

«باز هم توفیق حاصل شد که از کتابخانه وزیری که یکی از یادگارهای بارزش حضرت ثقة الاسلام آقای سید علی محمد وزیری و بازمانده کتب خانه‌های قدیم یزد است و نموداری از فرهنگ دیرینه اسلامی این شهر بازدید به عمل آید و ساعتی در خدمت فضایی شهر و کتابداران عزیز بگذرد».

در آذر این سال سفری به آن به همراه دکتر باستانی پاریزی برای آن دو پیش آمد و هم در سال ۱۳۵۶ به اعتبار شناختی که از اسناد تاریخی داشت، به عضویت شورای عالی سازمان اسناد ملی ایران درآمد که تا ۱۳۵۷ دوام داشت. از اقدامات ارزنده افشار (۱۳۵۰-۱۳۵۶) در زمان مدیریت کتابخانه دانشگاه تهران، ربایی نمایشگاه‌های گوناگون در محل کتابخانه بود که از آن جمله اند: نمایشگاهی درباره زندگی و آثار: قائم مقام فراهانی، امیر کبیر، فروغی، پیرنیا، نسیم شمال، سعید نفیسی، عباس اقبال، بدیع الزمان فروزانفر، مجتبی مینوی و نیمایوشیچ و نیز نمایشگاه صحافی سنتی، جاده ابریشم، اسناد ونیزی درباره ایران، کتاب‌های چاپ سنگی، تقویم پارینه، کارت پستال‌های

سال ۱۳۵۷، سال پایانی بود بر بسیاری از فعالیت‌های اداری، غیراداری و برخی فعالیت‌های فرهنگی افشار.

۱۳۵۸). سال ۱۳۵۹ همراه با سه سفر برای افشار به چین، فرایبورگ و پاریس بود.

کارنامه افشار در دهه ۵۰ گویای پیگیری اقدامات فرهنگی و ادبی و تاریخی او در دهه ۴۰ است که به غیر از مسئولیت‌های اشاره شده و عضویت در نهادهای علمی، فرهنگی و تاریخی کشور و نظارت بر چاپ مجموعه‌های مؤسسه‌های گوناگون انتشاراتی، می‌باید به نشر ۹۶ اثر که برخی چاپ‌های دوم و یا سوم بودند و نگارش مقدمه و یادداشت بر ۲۴ اثر و راهنمای ۸ عنوان پایان نامه تحصیلی دوره کارشناسی ارشد کتابداری و انتشار نوشته‌هایی از او در نشریه‌های درون و برون کشور در کارنامه این دهه او دیده می‌شود.

«در کنار این‌ها فعالیت‌های فردی، افشار در زمینه فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی، کتابشناسی، تصحیح و انتشار اسناد و متون تاریخی و دنبال کردن علاقه‌های شخصی‌اش در بخش‌هایی از تاریخ ایران، بویژه دوره جدید، تاریخ قاجار و از انقلاب مشروطه ایران به بعد، ادامه داشت که حاصل آن چندین اثر اوست.»

در سال ۱۳۶۰ بنا به دلایلی ناگفته، سازمان کتاب و همنشین‌های آن را برچید:

«اواخر بهار ۱۳۶۰ که وضع فرهنگی ایران، رنگی یعنی افقی دگرگونه‌اش از پیش خود گرفت، من احتیاط را در آن دیدم که آن دستگاه را به مناسبت آنکه دوستان می‌آمدند و می‌رفتند و می‌گفتند و می‌خندیدند، از هم واچینم و دست از آن گونه همنشینی‌ها بشویم.»

نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، تحقیقات روزنامه‌نگاری، هوخ، فرهنگ ایران زمین، خرد و کوشش، کتابداری، گوهر، بررسی‌های تاریخی، کتاب امروز، روابط بین المللی، نشریه نسخه‌های خطی، نامه انجمن کتابداران ایران، تاریخ، سخن، دانشکده، مقالات و بررسی‌ها و گوهر.



فروردین ۱۳۵۸ افشار به درخواست خود از دانشگاه تهران بازنشسته شد و در تیرماه این درخواست پذیرفته شد. بی‌درنگ پس از آن، افشار به اندیشه تجدید زندگی مجله آینده افتاد، بویژه آنکه در زمستان ۱۳۵۷ راهنمای کتاب را که خیلی بدان دلبسته بود، تعطیل کرده و بیشتر مسئولیت‌های خود را واگذار کرده بود. این بود که در ۱۶ دی، پروانه نشر آینده را دریافت کرد و آن را شماره اول، سال پنجم نامید و مجله را پی در پی به مدت ۱۵ سال تا سال نوزدهم (زمستان ۱۳۷۳) در مجموع ۱۸۰ شماره و در ۸۰ مجلد چاپ کرد. البته محتوای آینده با راهنمای کتاب تغییراتی داشت از جمله افزوده شدن مباحث تاریخی، ادبی و چاپ اسناد تاریخی و مباحث هنری و ایران‌شناسی، اما همچنان مباحث کتاب، کتابداری و کتابشناسی را داشت.

در سال ۱۳۵۸ چند مسئولیت جدید بدو سپرده شد که عبارتند از: عضویت در هیأت مؤسسان انجمن آثار ملی (تا ۱۳۶۱) عضویت انجمن ایران‌شناسی اروپا (Sie). نظارت بر انتشارات سازمان کتاب (تا ۱۳۶۰) و نظارت بر مجموعه آثار چاپی (انتخاب، تألیف، ترجمه و خرید کتاب) بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی به سفارش پدر (آذر

فروردین ۱۳۵۸
افشار به درخواست
خود از دانشگاه تهران
بازنشسته شد و در
تیرماه این درخواست
پذیرفته شد و بیدرنگ
پس از آن، افشار به
اندیشه‌ی تجدید زندگی
مجله‌ی آینده افتاد.

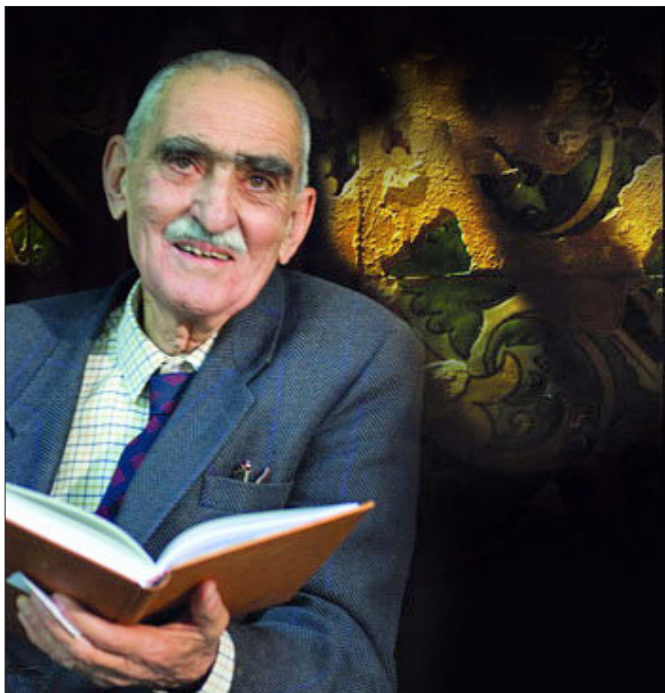


است: «من البته به زیارت شماره های منظم آینده در حقیقت، همیشه شمارا زیارت می کنم و حتی باید عرض کنم، چون در اینجا فرصت مطالعه بیشتری دارم، سر کار را بیشتر از تهران ملاقات می نمایم. درست است که انتشار مجله برایتان خستگی ها و ملالت های بسیار همراه می آورد. اما این کار سودمند، خدمتی است که از شما ساخته است و یقین دارم که انجام دادن به آن برایتان لذت های معنوی فراوان و رضای نفس بی پایان دارد و چه معامله سودآوری بهتر از این می توان در زندگی داشت. این مگر نه همان سنت سنیه ای است که پدر بزرگوارتان داشت و با عمل به آن برای خود نام نیک و احترام عمیق در دل ها باقی گذارد.»



این مگر نه همان سنت سنیه ای است که پدر بزرگوارتان داشت و با عمل به آن برای خود نام نیک و احترام عمیق در دلها باقی گذارد.

*کتابنامه در دفتر پرگار موجود است



در فروردین ۱۳۶۲ افشار به دیدار دانشگاه پرینستون و دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس رفت و سپس چند ماهی راهی شهر دارم انگلستان شد. وی از سال ۱۳۶۲ به درخواست پدر، عضو شورای تولیت موقوفات دکتر محمود افشار (متولی منصوص) گردید (تا سال ۱۳۸۹) و در همان سال، هیأت گزینش کتاب بنیاد موقوفات دکتر افشار بنیان گذاشت. در ۲۸ آذرماه همان سال دکتر محمود افشار، بنیانگذار مجله آینده و موقوفات دکتر افشار درگذشت.

سال ۱۳۶۳ افشار، عضو هیأت گزینش کتاب بنیاد موقوفات افشار گردید (تا ۱۳۸۹) و نظارت بر سه مجموعه «گذشته ایران» (انتشارات فردوس)، «ایران و ایرانیان» (انتشارات علمی)، «گنجینه خاطرات و سفرنامه های ایرانی» (انتشارات اساطیر)، بدو سپرده شد. ضمن آنکه خود هر ساله بین ده تا پنجاه کتاب تصحیح و چاپ می کرد. ولی مهمترین اتفاق شایسته این سال، تدریس وی در دانشگاه برن سوئیس است.

بهترین و ارزشمندترین گنجینه ای که در دسترس ایرج افشار قرار داشت و این بواسطه محبوبیت، اخلاص، کاردانی، حسن اعتمادی بود که نویسندگان و پژوهشگران ایران بدو داشتند؛ گنجینه نامه بزرگان ایران از گذشته های دور تاکنون است. چه نامه هایی که افراد و بازماندگان رجال برای چاپ در اختیار او می گذاشتند و چه نامه هایی که خود دریافت کرده و قرار است در مجموعه ای با نام «نامه های خاموشان» چاپ شود. یکی از این نامه ها، نامه استادش دکتر ذبیح الله صفا به تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۱۷



▲ خیابان مسجد جامع یزد، آبان ۱۴۰۰ / عکاس ابوالفضل محمدی



خیابان مسجد جامع یزد - ساخت و سازها - ۱۳۴۵ خورشیدی
 خیابان مسجد جامع در سال ۱۳۳۵ احداث شد قبلاً از طریق کوچه شروع به مسجد ستیزی بود - منبع: گبریا



عکاس: ابوالفضل محمدی

گورستان تاریخی جوی هُر هُر، تاریخ خسته این شهر

گورستان تاریخی جوی هُر هُر یزد به عنوان یکی از قدیمی‌ترین گورستان‌های مشترک ادیان در شهر یزد در حاشیه خیابان مهدی قرار دارد. در این گورستان که در زبان عامه به هُر هُر معروف است، مزار سنگ قبرهایی از دوره صفویه تا عصر حاضر به صورت لوحه‌ای و صندوقی وجود دارد. این گورستان اما سال هاست که حال و روز خوشی ندارد و رنگ بی‌مهری بر آن نشسته است.





حال دلتون خوب



تخفیف تا

45%

اینجا بجای همه جا!

خیابان کاشانی
روبروی مخابرات هفتم تیر
مرکز تجاری امیر



هايپرمی
HyperMe
MIDDLE EAST HYPER

فروشگاه های زنجیره ای هایپرمی شعبه یزد